

بیشتر از سرزمین‌های توسعه‌نیافته‌اند با تفکر نسبتی ندارد زیرا در آن تجدد با آثار و نتایج مطلوب و خوبی‌های مشهور غرب یکی فرض شده است. کوچک‌ترین عیب این قبیل افکار این است که صاحبانش را از رسیدن به مطلوبشان که آثار و مظاهر زندگی متجدد است، باز می‌دارد. برای ورود در گفت و شنود با غرب باید باطن آن را شناخت و این باطن را حجاب‌های بسیار و پندارهای تبلیغاتی رنگارنگ پوشانده است. در ابتدای راه شناخت باید این حجاب‌ها را برداشت تا کم‌کم غرب چنان‌که هست پیدا و آشکار شود.

چکیده

نگارنده در این مکتوب با درون‌کاوی هفده سفرنامه از ایرانیانی که در فاصله سال‌های ۱۲۰۳ تا ۱۳۲۱ ه. ق. فرنگستان را دیده بودند به طرح این نکته پرداخته است که ایرانیان در فهم و شناخت ریشه‌های ترقی اروپا و آمریکا به جای توجه به دلایل نظری و فلسفی، به تأکید بر سبب‌های تکنیکی و مکانیکی بسنده کرده و به همین دلیل نتوانسته‌اند بر مایه‌های پیشرفت و دیگری و پس‌ماندگی «خودی» را درک کنند. نگاه ابزارگونه به هویت دنیای فرنگستان از همان آغاز به دلایل گوناگون از بیان تاریخ تحولات فلسفی مغربیان غفلت کرد و از درک این مسأله بازماند که در آن سوی تحولات تکنیکی، پدید آمدن دستگاه جدیدی از مقولات فلسفی و معرفت‌شناسانه غنوده است. چنین تصویر مکانیکی و تکنیکی از اسباب ترقی، شیفتگی و حیرتی را پدید آورد که بعدها بسیاری از روشن‌اندیشان عصر مشروطیت نیز فریب آن را خوردند.

نخستین ایرانیانی که برای سیاحت به سرزمین‌های متعلق به تمدن غرب پا گذاشتند به‌ناگهان با انسان و دنیای جدیدی برخورد کردند که به‌طرزی بنیادی با انسان و دنیای خودی ایرانی کاملاً متفاوت بود. غرب مدرن آن‌ها را افسون کرد و به وادی حیرت انداخت. همه آن‌چه آن‌ها از ابزار،

استغراب، استدلال، استتباع (سه شیوه رویارویی ایرانیان با جماعت فرنگیه)

محسن خلیلی*

تکنیک و انسان مشاهده کردند، دارای تازگی‌های معصومانه‌ای بود که والد و سرگردانشان می‌کرد. جای‌گزینی فضای تصویری سرگشتگی و گم‌گشتگی به جای بی‌نیازی شناخته‌شده و مغرورانه ایرانیان به یکباره کاخ زجاجی اوام خودبترتیبی‌های ایرانیان را در هم ریخت و به جای آن بنایی مستحکم از خودکم‌بینی و نوحواهی همراه با شگفت‌زدگی بنیان نهاد. ایرانیان والد در برابر غرب دوره مدرن به یکباره آرامش تاریخی خود را از دست دادند. و آن‌چنان دچار تشویش شدند که به‌شکلی اقراطی تمامی برتری‌ها و خوبی‌ها را به دنیای غرب اختصاص دادند و خود را انسان‌هایی فقیر، بدبخت، درمانده و پس‌مانده دیدند که خداوند نظر لطفش را از آن‌ها برگردانیده است. از آن پس مسئله اصلی عبارت از آن بود که چگونه همانند آنان شویم؟ پرسشی که پاسخ آن نزد ایرانیان متحیر معلوم بود؛ از بین رفتن تحیر در برابر غرب تنها منوط به آن است که ایرانی‌جماعت، شبیه فرنگیان شود. حیرتی که ایرانیان در برخورد با تمدن غرب پیدا کردند آن‌ها را واداشت تا بدون هرگونه اندیشه‌ای به اقتباس روی آورند. تیک پیدا است که حالت بهت‌زدگی ایرانیان در برابر جماعت فرنگیه بیماری مهلکی می‌نمود که داروی آن تقلید بود، بنابراین، ایرانیان از باب درمان‌خواهی به غرب روی آوردند؛ بدون آن‌که دقت کنند تقلید و اقتباس، دارویی آرام‌بخش ولی زیان‌آور است و به‌مثابه سرکنگبین صرفاً خواهد افزود. ایرانیان تا پیش از برخورد رویاروی با تمدن غرب تنها از سر تعفن و تبختر از وجود برخی کشورها و انسان‌ها در نقاط دوردست خبر داشتند و چون در فضایی مالا مال از بی‌نیازی مستبدانه زیست می‌کردند خود را نیازمند «دنیای دیگر» نمی‌دانستند. این امر هم از آن‌رو بود که خود را صاحب تمدنی دیرینه با پیشینه‌های افتخارآفرین به حساب می‌آوردند که روزگاری سرآمد تمام جهانیان به‌شمار می‌رفت و کسی را جرأت گوشه‌چشم داشتن به سطوت و سلطنت آن نبود، و هم از باب آن‌که دین اسلام و مذهب شیعه فضایی پدید آورده بود که در آن ملت مستفیض از دین نبی، هیچ نیازی به بلاد کفر در خود احساس نمی‌کرد. چنین فضایی در ذهن و زبان ایرانیان جاری یا روان بود و اصلاً اجازه ظهور مفاهیم تقابلی - تعاملی مانند دنیای شرق - دنیای غرب و خودی - دیگری را در عرصه کردار و اندیشه نمی‌داد. ولی رویارویی ایرانیان با تمدن مغرب‌زمین به هنگامه‌ای تشویش‌آفرین انجامید و ایرانی را به موضع و مقامی درآفکند که ببیند و بفهمد دنیای «دیگری» هم هست که از بسیاری جهات برتری چشمگیری دارد. از آن پس مفهوم خودی - دیگری و دنیای غرب - دنیای شرق اجازه بروز یافت. اما نکته تأسف بار آن بود که ایرانیان در این قیاس، خود را کمتر و غرب را مهتر و سرور دیدند و بدون پرداختن به دلایل

پیشرفت‌های حیرت‌افزون غرب، تنها بر این موضوع انگشت نهاند که غرب در بسیاری از وجوه چندین گام از آن‌ها جلوتر است. این تصور مکانیکی که آن را «نگاه ابزاری به هویت دیگری» می‌توان نام نهاد، غرب فهمی ایرانیان را از همان ابتدا معوج و منحرف کرد. علت‌یابی‌های تکنیکی (و نه فراتکنیکی)، صورت مسئله یعنی چرایی پیشرفت غربیان را به قدری ساده کرد که جواب آن از شدت بداهت به حماقت می‌ماند.

از سوی دیگر، مروری بر سفرنامه‌هایی که ایرانیان به فرنگ‌رفته نگاهشاند نشان می‌دهد که این سفرنامه‌نویسان تنها به وجوه ملموس و محسوس پیشرفت‌های غربیان، که می‌توان آن را وجهه نوین تمدن غربی در مقابل چهره نواندیش آنان نامید، اشاره کرده‌اند؛ چهره‌ای از جنس اندیشه و کیفیت که در آن به صورت‌ها، تعبیرها و تعریف‌های جدید از انسان، عقل، ترقی، خود، حق، انتقاد، جهان و زیست‌جمعی توجه شده است. نزد ایرانیان فرنگ‌رفته (و نه مستفرنگان ایرانی) پنج مقوله مهم بوده است: ۱- سمت و سوی سنجش‌گری (جست‌وجوی پدیده یا پدیده‌های مورد انتقاد و نکوهش)، ۲- پذیرفتنی‌ها (مشخص کردن پدیده یا ابزار مقبول)، ۳- ناپذیرفتنی‌ها (مشخص کردن پدیده یا ابزار مردود)، ۴- ابزار تحول (دست‌یابی به ابزار یا محتوایی که منجر به فرگشت و تحول از وضع منفور به مقبول می‌شود)، ۵- شیوه تحول (چگونگی فرگشت از وضع منفور به محبوب).

اینک به‌اختصار به مرور سفرنامه‌هایی می‌پردازیم که ایرانیان به فرنگ‌رفته نگاهشاند:

(۱) تحفة العالم^۱

(اهالی لندن دارندگان یدبضای موسوی و دم جان‌بخش صیحابی)

آنقدر از بدایع آلات و صنایع ادوات در کلیات و جزئیات

دارند که بی‌شائبه اغراق اگر احصای عشری از معشار آن‌ها رود،

سخن به طول انجامد (شوشتری، ۳۱۵).

میر عبداللطیف خان در جای جای سفرنامه خود لحظه‌ای از تمجید اهالی لندن غفلت نکرده و تمامی خوبی‌های عالم را بدانان ویژه گردانیده تا حدی که آنان را «سیوف قاطع و وحیدان عصر» در تمامی زمینه‌ها نامیده است. اما در قریب به اتفاق تمجیدهای خود، رویکردی تکنیکی و ابزاری داشته و کم‌تر سعی کرده است که به پشتوانه‌های عقلانی و فیلسوفانه تحولات تکنیکی اشاره کند:

ساعت به عنوان آلتی برای منتظم و متنسق کردن وقت، که هر روز نوعی دلکش از آن بیرون می‌آید، دکاکین عظیمه مشحون به نقایس عالم به ما تشنه‌ی الانفس و تله‌الاعین، کاغذ نوت یا اسکناس، پل‌ها بر انهار صغار و راه‌های هموار برای بی‌زحمتی مترددین، بیت‌السرور و چلچراغ و فانوس، باغ‌روی و تفرج، غذاخوری با کاربرد و چنگک، امر جهازرانی را که بر طاق بلند نهاده‌اند، آبادانی و معموری بلاد، عمارات عالیه از سنگ رخام با الوان مختلفه و نقوش بدیع، مدارس و دارالشفای و سقاخانه و قهوه‌خانه‌های عالی افزون از شمار برای راحتی مردم (همان، ۲۴۲-۲۹۹).

پذیرش و ستایش او از غرب شامل رعیت‌پروری و انصاف‌گستری پادشاه انگلستان و بی‌انبازی مردم انگلستان در تدبیر مدن و معیشت (همان، ۲۵۹) در نهایت به تنقید و تفروی از شرق انجامید:

عامه مردم هند بیگانه با خرد و بی‌بهره از عقل و هوش، بی‌آسایشی و بی‌استعدادی رعایا، جین ذاتی و دون‌همتی فطری، ارتسام حیل و مکر در طباع قاطبه بنگالیان و به‌غایت معدوم بودن ارباب فهم و ذكاء در میان هندیان (همان، ۳۰۸، ۳۵۴ و ۳۵۹).

در آن میان برخی از خوش‌آمدن‌های او از جماعت فرنگیه از حالت تکنیکی صرف بیرون رفته و به مقوله تمجیدهای فراتکنیکی نزدیک گشته ولی به حیطه فلسفی مدرنیته به مفهوم نواندیشانه و نوگرایانه آن وارد نشده است:

چاپ کتاب و تعلیم و تربیت و کاغذ نوز، خوار و خفیف کردن پاپ و کارده‌نالان به ادله و براهین حکمی، تربیت به‌عنوان عامل تبدیل انسان‌ها از حالت حشرات‌الارضی به اقوام متمدنه، بی‌اعتنایی حکمای انگلیسیه به احکام محمله حکمای سلف، مضبوط‌ساختن قوایم سلطنت بر سه امر پادشاه و امرا و رعایا و تأسیس مشورت‌خانه و انجام کارها به مشورت همگانی، مسلوب‌الاختیاری پادشاه و عدم تسلط کسی بر کسی، وضع خانه عدالت به جهت رفع مناقشات و مخاصمات، بنای بیمه و گمرکی و خراج برای انتظام و خاطرجمع‌ی امر جهازرانی بر اثر تدابیر حکما بالعرض و نه بالذات، در معارک پای ثباتشان برقرار است، اشتغال سیصدساله به‌درستی امور دنیوی و تدبیر مدن، هر کس به هر کاری که هست به همان صرف اوقات نماید و به کاری دیگر اصلاً متوجه نشود (همان، ۳۷، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۷۵-۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۹-۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۸-۳۱۶).

زرد او شیوه تحول به‌طوری مضمز وجود داشت؛ زیرا هنگامی که می‌گفت، کلکته شهری

به‌غایت کثیف بود و انگلیسیه به تعمیر پرداختند و شهری باشکوه و صفا شد (همان، ۳۵۴) یا هنگامی که زیچ مندرس اسلامیان را در نجوم فروتر از دوربین کوپرنکوس دانست (همان، ۳۰۰) یا خسرو عادل کسرای انوشیروان را به تقلید و گرت‌برداری از دیران عدالت اکبر (Supreme court) انگلیسیه فراخواند تا از زنجیر عدل خویش شرم‌منده و منفعل گردد، معلوم است که نزد او شیوه تحول عبارت از تقلید و اقتباس آن هم در وجوه تکنیکی بوده است.

۲) مسیر طالبی^۲

(منتظم و متنسق بودن کارها به سبب قانون)

ذوقی و وجدی دست داد که در سماع نعمات بهشت زیاده از

این سرور و اثر متصور نیست (اصفهانی، ۱۳۰).

ابوطالب لندنی نیز از جمله ایرانیانی بود که پس از سفر به فرنگ محور تماشای آن دیار شد و از کثرت عجایب آن‌جا زبان به تحسین گشود و در دام شیفتگی به تکنیک‌ها و ابزارهای آن گرفتار آمد:

ساختن اقمشه و اشیا به قوه چرخ و ماشین، چرخ‌ها و آلات مسبب صنعت، کالسگه‌های روان جهت آرام مسافران، بنکھوس و اکسچنج (بانک و صرافخانه)، پیلک بلدنگ یا عمارات متعلق به جمهور مردم، دکان‌های بسیار باصفا و خوش‌ساخت، راه‌ها همه مفروش به سنگ، خانه استرانی Astronomy برای دیدن رفتار کواکب، عمارت کمستری و دیدن آزمایش‌های حیرت‌افزای شیمیایی شعبده‌مانند، دلکشی عمارات به سان دلپذیری بهشت، کثرت شمع و روشنایی، فار دویلن یا چراغ دریایی، پارک‌ها چون بهشت، باغات مطبوع که از شدت تمیزی گمان می‌شود مردم آن نیازمند دفع فضولات نباشند (همان، ۵۹-۲۱۳).

بنابراین هیچ جای تنقید از فرنگیان در او وجود نداشت مگر تعلق خاطر زیاد آن‌ها به زر و امور دنیوی و غلبه اشرار قانون‌دان بر نیکان ساده‌غافل (همان، ۲۶۵، ۲۷۸). اصفهانی در توضیح این نکته که چرا و چگونه غریبان به وضعیت دیگری دست‌یافته و پیشرفت کرده‌اند با حفظ تفکر تکنیکی خود، گامی به‌سوی مقولات فراتکنیکی گذاشت، البته بدون آن‌که پیش از آن دریابد حتی همان مقولات نیز ادوات و ابزارهایی هستند که پشتوانه‌ای از عقل فلسفی جدید را به‌دنبال خود دارند:

بنای عمارات توسط مردم جهت نفع خود و نفع عامه، زندگانی به قصد لذت، کثرت اقبال ایشان طرز جدید را بر کهنه، کارخانه طبع کتاب یا چهاپه‌گری، کثرت جهازات که موجب رونق دولت است، کاغذ اخبار برای شهرت دادن مافی‌الضمیر، اطفال معقول عالی بر اثر تربیت، منزل و طعام و شراب و قانون خوب، پارلمنت با رویه کثرت قائلین بر مانعین (تفوق رأی اکثریت بر اقلیت)، موجودیت آزادی به معنای توانایی انجام هرکاری در صورت عدم اضرار کسی یا عدم نکث قانون، آزادی عامه مردم، تخویف دولتیان از تفضیح وزیر به رمز و ایمای تصویری یا کرکیتور (کاریکاتور) توسط عامه مردم یا کاغذ اخبار، و وجود کلب‌ها (Club) که موجب انسلاک فرد در سلک جمعیت می‌شود، نفع صحبت می‌برند و اعانت یکدیگر می‌کنند و با یکدیگر رأی می‌زنند و غلط افکار و تصور صنعت‌ها را به صواب دید یکدیگر کامل می‌نمایند (همان، ۷۴، ۱۸۶-۱۸۷، ۱۹۵-۱۹۶، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۵۰-۲۵۱، ۲۶۳-۲۶۴، ۲۶۸، ۳۰۸).

اصفهان تنها یک‌بار و آن‌هم با بدفهمی به مقولات فلسفی و فرائضی اشاره کرده است؛ آن‌جا که عدم اعتقاد انگلیسی‌ها را به معاد بانی گرایش انگلیسی‌ها به فلسفه دانسته و آن را جزو رذایل انگل آن برشمرده است (همان، ۲۶۵). در حالی که تمامی تحولات دوره مدرن اروپایی ناشی از پردازش‌های جدید درباره موضوعات قدیمی فلسفی بوده است (همان‌جا). نزد او شیوه تحول هم اقتباسی و هم نامتباين و نامعارض با قوانین اسلام به‌شمار می‌رفت؛ به آن معنا که تمامیت طریقه متمدن را از آن‌رو که بین آن‌ها با قوانین اسلامی منافاتی نمی‌دید، قابل تقلید می‌دانست (همان، ۴). وی به مقولات فرائضی تمدن غرب کم‌ترین توجه را نشان داده و تنها مسحور ظواهر آن شده است.

۳) مرآت الاحوال^۲

(هم تنقید و هم تحبیب، سرگردان میان دو دنیا)

نمی‌دانم وسعت دماغ آن مردم چقدر است که تمام وقایع ملکی را ملاحظه می‌کنند و علاوه، امورات خاصه خود از تأسیس قوانین و تفکر در نظام ملک و غیره را نیز به انجام می‌رسانند (کرمانشاهی بهبهانی، ۵۰۵).

آقا احمد کرمانشاهی، هم به دلیل علایق مذهبی و هم به دلیل صبیغه شدیداً شیعه‌گرای

خانوادگی، از یک‌سو نمی‌توانست زبان به تحسین غریبان بگشاید و هم از دیگر سو نمی‌خواست آن‌ها را یک‌سره در وادی ایمن و صفا ببیند. بنابراین دست‌کم حالت حیرانی در او کم‌تر دیده می‌شود:

از جمله صنایع عجیبه ایشان آلت تشخیص مقدار حرارت و برودت هواست، شوارع و طرق مفروش از سنگ سفید، کاغذ بنکل نوت، پل‌های مستحکم نزهت‌زا و حیرت‌افزا و عادات و رسوم فرقه انگلیسیه در تفرج و غذاخوری (همان، ۴۵۲-۴۵۳، ۵۰۳-۵۰۴، ۵۰۸-۵۰۹).

البته وی گاه به تمجید آن‌ها نیز پرداخته است:

چابکی و چالاکی در جنگ، للیل‌النظیر بودن این قوم در حزم و تدبیر، اهل تمیزی و معموری، مآل‌اندیش و ذی‌هوش و عاقبت‌بین بودن جماعت انگلیسیه، رحم و مروت بر دشمن مغلوب و منتفع‌نشدن از ممر فسق و فجور (همان، ۲۱۸-۲۱۹، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۷، ۳۳۳، ۳۹۱).

ولی انتساب او به وحید بهبهانی در مقام نوه ایشان، به او اجازه نمی‌داد که غرب را بدون تنقید و شرق را بدون هشدار رها کند:

آیین و قانون آن‌ها به جز خدعه و مکر نیست. طریقه عقل و حزم مقتضی آن است که احدی از آنان در پایه سریر سلطنت رخنه و آمد و شد داده نشوند. تسلط ایشان موجب زوال سلطنت و حصول ذلت، قطع سبیل امر به معروف و نهی از منکر و خرابی دین مبین و انهدام ارکان شریعت و سبب خسران دنیا و آخرت است (همان، ۱۹۹-۲۰۰، ۴۰۵).

وی به همان‌گونه که در تنقید و تحبیب میان دو دنیای شرق و غرب گیر کرده بود، در ارائه راه‌حل برای تحول نیز دچار تناقض بود؛ به این معنا که از یک‌سو سوابق «معموره کلکته» را پیش از ورود انگلیسیان گودالی پر از آب و کثافت می‌خواند و معتقد بود این انگلیسی‌ها بودند که در آن، شکوه و صفا و عمارات عالیه ایجاد کردند (همان، ۲۵۶) و از دیگر سو فدویان و جان‌نثاران پایه سریر سلطنت «دارالسیف و دارالایمان» ایران را هشدار می‌داد که از سوءعاقبت و فساد و مال‌دوستی و الفت و مصاحبت با این جماعت اندیشه نمایند و مکر این جماعت سراسر حيله را نخورند و شیفته آن نشوند (همان، ۱۹۹).

وی به دلیل پیشینه‌های عالمانه خانوادگی، پیشرفت‌های انگلیسیان را به مقولات تکنیکی محدود نکرد و اندکی به مفاهیم اندیشه‌ورزانه و فرائضی نزدیک شد و در واقع نسبت به سایر هم‌روزگاران خود گامی جلوتر نهاد:

برتری حکم اصحاب عدالت در امور، حسن سلوک و انصاف، قدر و ارزش فلسفه نزد

عوام الناس، رفتار نیکو با رعیت، تنقیح قواعد سلطنت و عدم موقوف شدن لوازمات پادشاهی بر یک شخص، اصحاب پرلمنت و مجلس کونسل و موقوف بودن تصمیم بر کثرت قائلان بر مانعان، موقوف بودن رسم عزل قضات، صرف اوقات عمده الرعا یا اصحاب پرلمنت به صلاح دید امور مملکت، تسلط پرلمنت بر تمام امور کشوری، طریقه انتخاب عمده الرعا یا انتخابات، استحکام در اتفاق و خود را صاحب دولت و مملکت دیدن به طرزی متفق، دقیقه ای از اوقات ایشان بیهوده مصرف نشود، مواجب خوب می گیرند ولی خوب هم خدمت می کنند، چاهای گری کتاب و ثبت اختیار جدید و مدارس عالی در جهت استراحت و علم آموزی خلق (همان، ۵۱۵-۲۴۸).

گرچه محتوا و فحوای کتاب نشان می دهد که او نیز پشتوانه معرفت شناسانه و نظری پیشرفت های تکنیکی غربیان را درک نکرده، ولی دست کم به برخی دلیل ها (و نه علت ها) رسوخ و وقوف یافته بوده است.

۴) دلیل السفراء^۲

(آزادی و ارتکاب اعمال و افعال ذمیه)

در هر خانه فقیر این طایفه یک صد دوست سیصد بانصد هزار جلد کتاب و تواریخ کرده دارند و دائم مرور می کنند. این است که اطفال و دختران آنها آگاهی از همه عالم و دنیا دارند (دلیل السفراء، ۱۵۷-۱۵۸).

کاتب میرزا ابوالحسن خان ایلچی که قاعدتاً نمی بایست در سایه مصلحتش ذهنی غربیه می داشت، حیرت و بدفهمی از غرب را به همدیگر آمیخت. وی از یک سو از دیدن بسیاری از تکنیک ها مبهور شد:

گاربت که سرعت و استراحت بسیار دارد، استادان و کارخانجات و صنایع متعدد، عمارات و اطاق ها و وفور ابنیه، حیرت از تماشای ابنیه ای که در مدتی اندک ساخته شده اند، ستون های مجهز به چراغ، چهل چراغ های بزرگ در وسط کاخ ها، کارخانه اسلحه سازی که فهم آن موقوف به دیدن و نه تحریر و تقریر است، آبره و تیاتر مسکو (اپرا و تئاتر مسکو)، تمیزی کوجه ها و معابر (همان، ۶۳، ۷۱، ۷۴، ۷۸، ۸۰، ۸۷).

و از دیگر سو قلم را به خدمت تنقید غرب گرفت:

بی عصمتی و ضایع روزگاری زنان، خلق یورپ ابن الوقت، هوایی، کاذب، بی مروت و بی حقوق و این که در فرنگستان وجود بجهت نامشروع و از این مقوله امورات بسیار است و حیرت ندارد (همان، ۲۰، ۷۴، ۲۲۰-۲۲۱).

او برخی مفاهیم را بسیار بد معنی کرد. برای مثال، آزادی را به معنای «ارتکاب افعال ذمیه» و لهو و لعب و تیز به معنای «کسی را با کسی کاری نداشتن» و عدم مؤاخذه در انجام لهو و لعب تعبیر نمود (همان، ۱۸۶)، حال آنکه یکی از بنیادی ترین و مهم ترین کلیدهای فهم فلسفه دوره مدرن، استنباط صحیح از معنی و مفهوم واژه آزادی است. وی در عین پذیرش و دوستداری غرب، توجه عمده خود را به تکنیک و ابزار غربیان معطوف داشت و از تعمق در مبادی نظری سر باز زد:

وضع کانسل یا شورای پادشاه که در آن امور به مشورت گذرانیده می شود، در عسرت و ضیافت و صحبت، نزاع و کج خلقی میان مردم نیست و طرفه آن که پادشاه بی ساختگی آمد و شد می کند (همان، ۱۵۷، ۱۶۱-۱۶۲، ۲۳۳).

شیوه تحول در نزد او عبارت بود از اقتباس و تقلید:

کارخانجات روس را استادان انگریز برپا کرده اند، اگر گاربت و شومینه در ایران مصطلح می شد امورات خوب و راحت می گذشت، و این که یکترینه خورشید کلاه (کاترین کبیر) چون دیده که طایفه روسی از خود ماده نداشتند هر جا صاحب صنعتی سراغ می کرد قرار مواجب می داد و او را می آورد و صنعت او را در روسیه رواج می داد (همان، ۷۲، ۱۸۱، ۱۹۴-۱۹۵).

۵) سفرنامه میرزا صالح^۳

(طرفه چیزهای دیدنی تاکنون ندیده)

سال ها جان ها کنده و خون ها خورده و خون ها ریخته اند تا این که به این پایه رسیده اند (مجموعه سفرنامه های میرزا صالح، ۲۹۴).

میرزا صالح شیرازی که از نخستین دانش آموختگان ایرانی در فرنگستان بود، حیرت و شیدایی را بر شیوه یابی تحول افزون کرد، اما در فهم مقوله های فراتکنیکی به علت تفکر غیر فلسفی به ورطه تقلیل افتاد و در نتیجه به بیان ابزاری از آن مقوله ها پرداخت. حیرت او ناشی از مشاهده پل های بزرگ، کارخانه های با عظمت، کشتی های جنگی باشکوه، دکان ها و بازارهای

لطیف، پارک‌های زیبا، بناهای متعدد که از آدمیت، نیک‌ذاتی، خیرخواهی و مروت حکایت می‌کردند، انتشار علوم و کتب و تصانیف و گردش چرخ و قوت بخار بود (همان، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۸-۲۸۹، ۳۰۶-۳۰۷). البته در پس تحیر او از مشاهده ابزارها و تکنیک‌های مدرن، کوششی در جهت فهم پیشامدهای ناشی از تحولات مدرن هم نهفته بود. گرچه او تعبیراتی جدید از برخی مفهومی‌ها بیان کرد ولی همچنان دیدی تقلیل‌گرا داشت و از کاربست فهم فلسفی و اندیشه‌ای سر باز زد و وجوه کیفی را به وجوه کمی کاهش داد:

مردمی که علی‌الدوام مشغول امور دنیوی هستند، احکام پارلمنت و مشورت‌خانه کالوچی‌المزول است، رتق و فتق مهمان ولایتی به رضای هر سه فرقه (قوا) مبتنی و مانند یک دستگاه سه‌گوشه (تفکیک قوا) است، احدی را یارای ممانعت از صلاح‌اندیشی اهالی مشورت‌خانه نیست، فرقه یا سوسیتهی صنوف به امور کاسبکاران مشغول‌اند. مردم لارد میار (Lord Mayor) یا شهردار را انتخاب می‌کنند، فراست و کیاست ارباب علوم و فلسفه باعث پیشرفت لندن شده است.

اشاره‌های وی به مطالبی چون سفرهای واسکودوگاما و کلمبس (بدون توجه به تأثیرات آن)، تأثیر تجارت در ترقی کشورها، ترجمه انگلیسی تصنیفات افلاطون و سقراط از زبان گریک (بدون در نظر گرفتن نقش مهم آن)، ابتدای کار پادشاهان لاحق بر تداوم امور پادشاهان سابق، خاطرنشان کردن این نکته که انگلستان، ولایت امنیت و آزادی است که در عین آزادی انتظام پذیرفته است، و اشاره به ترجمه انجیل از لاتین و گریک به امر پادشاه انگلیس بدون دقت به تأثیر چشمگیر چنین کاری (همان، ۵۸، ۱۹۳، ۲۳۲، ۲۳۳-۲۴۴، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۹۷-۲۹۹، ۳۱۱) همگی نشان می‌دهد که به‌رحال میرزا صالح گامی به جلو گذاشته و با نقل طولانی تاریخ انگلستان به سرنخ‌هایی از دلیل‌ها (و نه علت‌ها)ی پیشرفت تکنیکی تمدن غرب دست یافته بود. وی درباره شیوه تحول، یکسره به اقتباس و تقلید تکیه کرد و آن را شیوه‌ای معقول پنداشت:

کاری که کوین کترین بزرگ (ملکه کاترین کبیر) کرد و ارباب صنایع را از فرنگ به ولایت خود آورد، عمل‌جات و ارباب صنایع یوماً فیوماً آنآ فانا وارد می‌شوند و به انتشار علوم در روسیه می‌پردازند، کاری که الگزندر در روسیه می‌کند و دو کشتی مشحون از عقلا را به سراسر عالم می‌فرستد تا در مراجعت، او را از اوضاع دنیا آگاهی رسانند، کاری که آلفرد کبیر کرد و معلمین از فرنگ آورده، در آکسفورد گذاشت و تربیت ارباب علوم و اصناف کرد، کاری که ملکه الیزابت نیز

کرد و عجاایبات و غرایبات دنیا را به داخل کشور آورد (همان، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۹، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۳۲).

میرزا صالح این کارها را شدنی و مبتکر آن را خود انگلیسیان می‌دانست که حمل و نقل مراسلات چاپی را از کیخسرو ایرانی فراگرفتند و در انگلستان رواج دادند (همان، ۲۷۷). به نظر می‌رسد وی به دلیل تحصیل در دانشگاه آکسفورد شاید بهتر بود بیش از آنکه به هیت ابزاری تحولات غرب اشاره کند، به این نکته می‌پرداخت که بر سر دستگاه فلسفی سنتی اروپاییان چه آمد و چگونه شد که از درون آن، پیشرفت‌های دوره مدرن بیرون تراوید. اما گمان می‌رود چنین انتظاری چندان درست و به‌جا نباشد.

۶) حیرت‌نامه^۶

(فهم عاجز و چشم خیره، فرورفتن از حیرت در حیرت)

آنچه معلوم من شد غرض ایشان این است که پیوسته از

فکرهای نور روزگار گذرانند به خوشدلی (ایلمجی شیرازی، ۱۷۲).

صاحبی ایلمجی در دومین مسافرتش گام به لندن گذاشت و بیش از آنکه از دیدن روسیه به حیرت افتد، از تماشای لندن مبهوت شد و به قول خودش از حیرت در حیرت فرو رفت. به همین دلیل در سفرنامه خویش فقط از تحیرش در برابر تکنیک تمدن غربی از جمله کاغذ نوز، وضعیت شهرها، گاری‌هایی که خفتن و خستگی ندارند، کوچه‌ها و عمارات موزون، باغ‌ها و بستان‌ها، میدان‌های لندن، ادوات مرکب از بخار آب و آتش، کارخانه‌های ساز، کارخانه بلور آینه، کارخانه سنگ‌تراشی، و... صحبت کرده (همان، ۱۲۱-۱۲۸، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۴۵، ۳۶۰، ۳۶۱) و از وادی حیرت گام به وادی دوستداری و پذیرش غریبان گذاشته است. وی این همه را نتیجه زحمت‌های طاقت‌فرسای باغبانان انگلیسی می‌دانست و همواره آن‌ها را به رخ کشاورزان ایرانی می‌کشید که ربع غریبان هم کار نمی‌کنند و مردم ایران را مردمانی می‌پنداشت که تخم وفا در دل ندارند و نه تنها به یکدیگر محبتی نمی‌کنند که از سلامتی یکدیگر مکرر می‌شوند (همان، ۳۰۴-۳۰۶). متأسفانه او نیز در فهم ریشه‌های پیشرفت غریبان از مقوله‌های نظری و فلسفی بهره‌ای نگرفت و تنها به ذکر این نکته بسنده نمود که در نتیجه تکنیک غربی، انسان جدید و وضع جدیدی پدید آمده است:

در انجام کارها فروگذاری نمی‌کنند، معموری مملکت به تجارت است، هوز کامن [House Common] یا مجلس عوام و هوز لرد [House Lord] یا مجلس لردان در کار صلاح رعیت‌اند، وزرا همواره جانب رعیت را نگه می‌دارند، مخترعان پاداش می‌گیرند و مقام بلند می‌ستانند، عقل معاش اهل آن سرزمین به سر حد کمال است و تمامی ندارد، در تحصیل علوم نهایت جد و جهد را به عمل می‌آورند، در پارلمنت و کلا مدعی و مدعی علیه رویه روی هم نشسته، در مطالب معارضه می‌کنند، جد و جهد بلیغ در تربیت کودک دارند و فکرشان غالب اوقات در فکر اختراع تازه‌ای است (همان، ۹۶-۹۷، ۱۶۷-۱۶۸، ۱۸۳، ۲۲۱، ۳۰۸-۳۰۷، ۳۴۸، ۳۶۰). بنابراین، ایرانی جماعت هم اگر بخواهد مثل آن‌ها شود بهتر است اقتباس از کار اهل انگلیس نماید تا جمیع امور روزگار ایشان بر وفق صواب گردد (همان، ۲۲۱).

البته درباره این‌که چرا میرزا ابوالحسن خان ایلچی اقتباس صرف از غرب را به ایرانیان پیشنهاد کرده است، نمی‌توان بر او خرده گرفت؛ زیرا بدیهی است تا زمانی که دلایل پیشرفت غرب فهم نشود یا این دلایل تنها به تغییرات و تحولات تکنیکی تقلیل داده شود، کمال مطلوب همانند غریبان شدن است و راه رسیدن به این مهم نیز از معبر وصول به همان تکنیک‌ها میسر می‌گردد و دیگر هیچ نیازی به فهم جدید، عقل نو، خرد سازماندهی، انسان نو و اقتصاد و سیاست نوین نیست.

۷) سفرنامه خسرو میرزا^۲

(یوماً فیوماً در ترقی و تزاید)

لیکن بسیار حیف باشد که دستگاه بخار که باعث رونق عموم صنایع و مایه تحصیل اغلب منافع است به آن سهولت مآخذ در ایران متداول نشود (افشار بهاءالملک و مستوفی انصاری، ۲۵۳). خسرو میرزا، تربیتی درباری و شاهزادانه داشت آن هم در محضر کسی که خود از عقب‌ماندگی ایران (نسبت به همسایه‌ای که تا چندی پیش مغلوب اجداد او شده بود) همواره اندوهناک بود. پدر وی - عباس میرزا - با وقوف به عقب‌ماندگی ایرانیان، چاره کار را در پذیرش تکنیک غرب می‌دانست. بنابراین عجیب نمی‌نمود که پسرش نیز همان موضع را برگزیند، همچنان‌که همراهان او هم به تبع ولیعهد خوش فکر قاجاری به همان‌گونه می‌اندیشیدند. خسرو

میرزا آرای خود را با تنقید از ایرانیان شروع کرد. وی در کنار طرح این پرسش که چرا دولت، رعیت خود را تربیت نمی‌کند و رعیت بر ارادت دولت نمی‌افزاید و با اذعان به آن‌که ایرانیان در عقل و ادراک تفوق بسیار دارند، از توجه به این نکته باز نماند که سرکردگان ایران، خود هیچ نوع تربیتی ندارند و بیش تر آنان باسواد نیستند (همان، ۱۸۰، ۱۹۷-۱۹۸). او گرچه از مشاهده تکنیک غرب حیرت‌زده شد (همان، ۱۶۱) در تبیین دلایل پیشرفت‌های محیرالعقول غریبان به هیچ وجه به مقولات نظری اشاره نکرد، بلکه این امر را ناشی از دو عامل مهم دانست؛ یکی تلاش غریبان در جهت تحصیل علم به مثابه اعظم منافع، و دیگری اهتمام حکما و عقلا در تزریق پول به مملکت همچون خون به بدن آدمی (همان، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۵۴). هم از این رو بود که علوم و معارف و تجارت و داد و ستد را مایه پیشرفت کشور تلقی می‌کرد. متأسفانه وی هرگز به این مسئله نپرداخت که چرا اروپاییان در روزگاران گذشته در چنین مقام و مرتبتی نبوده‌اند. شاید به آن علت که با تاریخ تحولات مغرب‌زمین بیگانه بود و به همین جهت شیوه تحول را نزد ایرانیان اقتباس می‌دانست و پس، و آرزو می‌کرد که دولت ایران چند نفر از جوانان کاردیده را برای آموزش به کارخانه‌های روسیه بفرستد تا با هزینه‌ای کم و در زمانی اندک انواع صنایع را تحصیل کنند. او با مشاهده ترقی دولت همسایه، تأسف می‌خورد که چرا دولت ایران دست روی دست گذاشته و موجبات سرافکنندگی ایرانیان را در ولایات غربت فراهم آورده است. حال آن‌که پطر بزرگ با دعوت از صاحبان علم به خدمت خویش و پراکندن آن‌ها در میان اهل ولایات، توانست طایفه‌ای از وحوش و بهایم روس را به مجموع فنون و صنایع آراسته کند. پیشنهاد او به دولت ایران این بود که با احداث مدارس خاص در ایران و به کارگیری معلمان و مدرسان ایرانی و خارجی و اولاد نجبا، ایرانیان را به فراگیری علوم فرنگی و ایرانی ترغیب نماید و برای تأمین هزینه‌های این مدارس از اولاد نجبا کمک بگیرد. همچنین توصیه او به بزرگان ایران این بود که مانند سایر دولت‌ها سپاهی ترتیب دهند تا نظم و نسق را به مملکت بازگرداند (همان، ۱۸۸-۱۸۹، ۱۹۸، ۲۴۶-۲۴۷). از خسرو میرزا به خاطر نشان‌دادن راه کارهای مذکور نمی‌توان خرده گرفت؛ زیرا محیطی که او در آن پرورش و تربیت یافت، کاملاً درباری بود و ابزار و ظواهر غرب به شدت او را مهیوت کرده بود. بنابراین بسیار بدیهی می‌نماید که از دیدگاه او ایران بتواند با تبعیت از راه کارهای پیشنهادی وی کاملاً شبیه غرب شود.

۸) سفرنامه رضاقلی میرزا^۸

(معزول‌گشتن سلطان ملال از استیلا بر شهرستان خیال فرنگیان)

از مشاهده خانه‌ها و کوچه‌ها هوش از سر آدم بیرون می‌رفت
نمی‌دانستیم به کجا نگاه کنیم و چه مشاهده نماییم (نایب‌الایاله،
۱۳۳۸-۳۳۹).

رضاقلی نیز تربیت درباری داشت، ولی شدت تحیر او از مشاهده تکنیک غرب برای خواننده امروزی مایه شگفتی است. وی آن‌چنان از بدو ورود به فرنگ لحظه به لحظه بر حیرتش افزوده شد که به راستی اعتقاد پیدا کرد که آن‌چه از نعمت‌های اخروی که خداوند عالم به بندگان خاص خویش وعده داده است، به عینه در فرنگ مشاهده می‌گردد (همان، ۳۴۹). حکایت مرکب نار، جاده‌های مسطح در کوهستان، عربان ویژه آوردن و بردن مکاتیب، عمارت‌ها و بیوتات عالی، کوچه‌ها و خیابان‌های نظیف که غیباری در سنگ‌های آینه‌کردار آن دیده نمی‌شود، تماشاخانه و گل‌رخان زایل‌کننده صبر و شکیب، چراغ‌گاز، برج لندن، طرب‌خانه موسوم به اپرا، دستگاه میکروسکوپ و دیدن موجودات ریز درون آب، تونل رودخانه تیمس، سفرهای سریع با گاری‌های آتشین، بالون یا گتبهایی که خود به خود به هوا می‌روند، مشاهده اسب‌های زبان‌فهم سیرک، دوربین‌های نجومی برای دیدن کواکب مقصود، روشنایی بی‌شمار چراغان و قنادیل و... (همان، ۲۸۰، ۳۳۲-۳۳۵، ۳۴۴، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۸۸، ۴۰۰-۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۳۳، ۴۶۲، ۵۶۰، ۵۶۶) به قدری برای او حیرت‌افزا بوده است که شرح همه آن‌ها را برای محرومان عاقل اطالۀ کلام دانسته و به ذکر این نکته بسنده کرده است که اگر کسی صد سال هم در لندن بماند عسری از اعشار عجایب را نمی‌تواند دید و به راستی فرنگ مصداق مضمون حدیث «الدنيا سجن المؤمن و جنت الکافر» است و هیچ قصوری در جنت ایشان دیده نمی‌شود (همان، ۳۹۳، ۵۰۹، ۶۳۷). رضاقلی نیز با مشاهده همه این مظاهر به ناچار دست به قیاس زد؛ قیاسی که یک‌سوی آن عقب‌ماندگی ایران و سوی دیگر پیشرفت‌های حیرت‌افزای غرب بود. این قیاس ذهن او را به سوی این پرسش رهنمون کرد که چرا آنان چنان‌اند و ما چنین. پاسخ وی از نگرش تکنیکی و مکانیکی به مسئله دور نبود و حتی آن زمان هم که از انسان جدید و وضع جدید سخن به میان آورد آن را به سطوح ابزاری تقلیل داد:

امور ایشان از روی حساب است و ساعت به این جهت باب شده، مردمش از زیادتی مکر و

تدبیر امور را چنان منتسق کرده‌اند که پایانی بر آن متصور نیست، کاری را که سهل باشد و موجب ضرر عموم، انجام نمی‌دهند، اگر صرفه در امور نباشد دیناری اخراجات ندارند، اگر صرفه باشد از اخراجات کرورها مضایقه ندارند، هرچه هرکس بخواهد موافق قانون کند، محال است متنفسی از ایشان نتواند بخواند و بتوسد، تمام دولت ایشان از تجارت است، هر نفسی در آن مملکت در مصالح مملکت آن چیزی به خاطرش برسد می‌گوید چون بزرگی به حسب عقل و حسب است، دولت، دولتی است عام و همه در آن مشارکت دارند، سبب استقامت و کثرت مکننت را در اتفاق رأی می‌دانند بنابراین متصل، درصدد خیرخواهی دولت خواهند بود، در فیصل مهمات، اتفاق آرا شرط است و چون اجتماع عموم در هر امر جزئی محال بود، قرار کانثیل [Council] در میان ایشان مقرر گردید که بیت‌عموم یا پارلمند خوانند و دو نوع دارد کانثیل عام [Common Concil] و کانثیل لاردها [Lord Council]، نیوث پیپر [Newspaper] دارند برای اطلاع از نیات عامه و نیات اهالی کانثیل، رسم حریت و آزادی، سبب حب‌وطن و آبادی و آسایش تن شده است نزد آنان، مدام دنبال عیش و عشرت‌اند چنان‌که از شدت آزادی و فراغت بال هر یک در خانه خود سلطانی مقتدر است (همان، ۵۲۰-۵۲۱، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۷-۵۳۹، ۵۴۱-۵۴۲، ۵۵۹، ۵۶۷-۵۶۸، ۵۷۴-۵۷۳، ۵۸۱).

او نیز مانند دیگر کسانی که به فرنگ سفر کرده و از نزدیک آن‌جا را مشاهده نموده‌اند، شیوه تحول را در اقتباس صرف از غرب می‌دانست:

قواعدی میان آنان مصطلح است که هرکس رعایت کنند در آسایش خواهد بود. چون مخترع آن صنعت، ایشان می‌باشند اقتباس از ایشان اولی است (همان، ۵۶۸-۵۶۹).

۹) مأموریت آجودان‌باشی^۹

(لطاقت فضا خارج از حوصله تقریر و صفای طراوت بیرون از حیث تحریر)

هرگاه مدت یک‌سال به دقت و اهتمام تمام ملاحظه شود، بلاشبهه از عهده دیدن و فهمیدن همین یک بساط آن‌جا (باغات و عمارات و ابنیه‌ها) به درستی نمی‌توان آمد تا به سایر اوضاع چه رسد (شرح مأموریت آجودان‌باشی... ۳۵۹).

حسین‌خان تبریزی آجودان‌باشی نیز از جمله کسانی بود که پس از سفر به فرنگ و مشاهده اوضاع و احوال آن‌جا حیرت بر حیرتش افزوده شد:

۱۰) مخزن الوقایع^{۱۰}

(حیران شدن جمیع عقل سامعین)

در حکم این‌ها تراشیدن و کندن و بریدن سنگ و خاک و

چوب علی‌السویه به نظر درآید (سرای، ۱۸۶).

هم فرخ خان امین‌الدوله و هم کاتب وفادارش حسین بن عبدالله سرایی، غرب را با دیده حیرت نگریستند و برگشتند، هیچ حرفی هم زیاده از آن‌که باید بگویند نگفتند و زبان به تنقید حال خود نگشودند و برای تحول راه‌حلی پیش‌پا نهندند ولی تا توانستند و دیدند از حیرت‌های خویش مکتوبات به ارمغان آوردند:

تفصیل تفرج مشق سربازان ملبوس و آراسته به اسلحه، عمارات و بناهای عالیه که خیال به آن‌جا راه نمی‌برد، وجود همه قسم مخلوقات عجیبه و غریبه در باغات مخصوص، کثرت چراغ‌های گازی و وفور روشنایی و شب به مانند روز، از مارسیل تا پاریس هرچه دیده شد حیرت‌افزا و اعجاب‌آور بود، راه‌های مسطح بدون کم‌ترین پستی و بلندی، کالسکه‌های بخار همچون تیر شهاب ساری و علی‌الاتصال در آمدوشد جاری، همه شغل‌ها و صنعت‌های آن‌ها حیران‌کننده، تلغرافیا که نمونه‌ای از طی‌الارض است، کورور کورور فانوس دارند و اهتمام در آبادی ملگ می‌کنند، شهرها و ابنیه‌های ارم‌نمود، کالسکه بخار که مستقبل و حال را به هیچ نحو زمانی نمانده، همه در ماضی مصرف می‌شد، کشتی بزرگ نمونه کشتی نوح، عمارات و باغات و کارخانجات که تا چشم نبیند عقل از فهم قاصر خواهد بود، کوه‌ها را سوراخ کرده و کالسکه‌های بخار مثل سیر آفتاب و ماه در آن جاری و روان‌اند، با بالون عروج آسمان را که ممتنع شمرده می‌شد به رأی‌العین می‌بیند (همان، ۱۶۲-۱۶۳، ۱۷۴، ۱۸۳-۱۹۰، ۲۶۲، ۳۲۸-۳۲۹، ۳۵۰، ۳۵۵-۳۵۴).

سرایی در فهم این نکته که چرا و چگونه این همه پیشرفت اتفاق افتاد که بشر را قادر ساخت تا جنت را به رأی‌العین ببیند، آن‌چنان‌که باید و شاید فراست به خرج نداد و تنها به گفتن برخی نکته‌ها، آن‌هم بدون در نظر گرفتن ظرایف بسنده کرد:

هر قتل و مؤاخذه‌ای بی‌اجازه و حکم قانون میسر نیست، دولت و ملت همه حواسشان بر پیش‌بینی و ضبط اسباب زندگی است، مجالس تفریحیه برای تحصیل اخبار و تذهیب اخلاق و تکمیل نفس و کسب تربیت است، قدرت تربیت در فرنگستان تا حدی است که موالیذ ثلاثه

عمارات عالیه متعدد برای راحتی اعلی و ادنی، خوشگذرانی مرد و زن و پیر و برنا و فقیر و غنی، خیابان‌های مفروش به سنگ، چاپارخانه‌های عالی، راه‌های عالی به قدری که یک نفر اعمی خواسته باشد از تریسته به وینه برود می‌تواند، پل‌های عالی، مکتب‌خانه‌های وسیع و مشجر، جبه‌خانه و قورخانه‌های عالی، اسلوب اشجار به‌غایت رنگین، مناره‌های بلند تلغراف برای حاضرداشتن حروفات مقطعه به خط جلی، سیرک و باغ‌وحش عالی، صنعت‌خانه و اکسپوزیسیون فوق تصور، قصبه و قری و قلاع محکمه همه مملو از عساکر کثیره، تونل دریای انگلیس که عقل آدمی از ادراک آن قاصر و حیران است، راه‌آهن و کالسکه، بخار و طی‌الارض واقعی (همان، ۲۹۷-۳۰۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۶۱-۳۶۷، ۳۸۳-۳۸۴).

اما او نیز در ریشه‌یابی پیشرفت‌های فرنگیان کم‌وبیش به علت‌ها و ابزارها نگریست:

مکتب‌خانه‌ها برای تحصیل بدون معطلی مرد و زن، مضبوط و منظم بودن امر سلطنت و ولایت، ترغیب و تشویق همگانی به تعلیم و تعلم در علوم شریعت و فنون حکمت و قانون اهل حرفت، کمی بی‌سواد در ممالک فرنگستان، انسان‌هایش به طبیعت خود رفتار می‌نمایند و همه آزادند و خودسر ولیکن فیما بین این ملت قانونی گذاشته‌اند که از اعلی و ادنی جرأت پا از اندازه آن بیرون‌گذاشتن نیست، مضبوط بودن اوضاع پارلمنت، زرنگی بسیار مردمان برای جلب نفع دنیوی نزد همگان و تربیت عالی کودکان به طرزى که دختر سرجان کمیل به او می‌گوید که دو دقیقه به وقت خوابش مانده است. طفلی چهارساله که این چنین باشد بزرگانش به طریقه اولی در امور مقرر دقت خواهند کرد (همان، ۳۰۵، ۳۳۱، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۸۰-۳۸۱، ۳۹۱، ۳۹۸).

از آن‌جا که او فقط مأموریت داشت که موضوع مذاکرات را گزارش کند، حق نداشت یا برای خود چنین حقی را تصور حقی کرد که به اصحاب دولت ایران راه و رسم این‌همان‌شدن را بیاموزد. وی به دلیل پرخورداری از تربیت ایرانی و ندیدن بسیاری از پدیده‌ها و بدفهمی از برخی مراسم و مناسک، سیاحت چهار دختر انگلیسی را از باب آن می‌دید که در ولایت خود مشتری مناسب نیافته و به‌ناچار سفر غربت اختیار کرده‌اند تا شوهری بیابند و به مقصود خویش برسند (همان، ۲۸۱). نمی‌توان فهمید که چرا جهانگیری غریبان که به سیاحت آمیخته بوده، نزد او این‌گونه معرفی شده است. شاید این سخن او ناشی از آن باشد که وی تا پیش از سفر به فرنگ فقط زنان مستور ایرانی را دیده بود و لذا نمی‌توانست درک کند که منظور احتمالی فرنگیان از سفر به سایر کشورها، دست‌یابی به مطامع جهانگیرانه و استعماری از طریق سیاحت باشد.

جماد و نبات و حیوان هر سه قابل هرگونه تربیت به نظر او آمده، در این ولایت در امر معماری هیچ کس خودسر نیست و هر سال و کلای رعیت از محلات و نواحی مختلفه گردهم می آیند و در جمیع امور مشورت می کنند و تصمیم می گیرند (همان، ۱۸۴، ۲۲۶، ۲۶۳، ۳۲۵، ۳۷۲، ۳۷۵). وی در انتهای مسافرت خویش زبان به تنقید شرق گشود و اشاره کرد که داردانل، شهری بسیار کثیف با کوچه های مملو از سنگ و کثافت است و چنین نتیجه گرفت که تنزل این ملت به سبب نادانی است (همان، ۴۱۶). اما نه نقد و نه پذیرش او و نه حیرتش، هیچ کدام از باب فهم مدرنیته نبود بلکه همگی از آبخور تکنیک و ابزار سیراب می شد.

۱۱) سفرنامه حاج سیاح^{۱۱}

(کمال تحسرو تحیر از دیدن جنس انسان تا به این درجه کمال)

قدری مفوم شدم از وضع ایشان... با کمال تحسرو تحیر، که چرا ما از این جنس مردم، خارجیم و پس مانده ایم؟ چه وقت ما از خواب غفلت بیدار خواهیم شد (سیاح، ۱۰۳، ۲۰۷).
حاج سیاح نه شاهزاده بود و نه تاجر متمول وابسته به دستگاه دولت، به همین دلیل علاوه بر ابزار تحیر، با حسرت و اندوه این پرورش را مطرح کرد که:
چرا ولایت ما چنین تربیت گاه نباشد و مردم ما این قدر بی علم و تربیت باشند؟ سبحان الله ما هم از بندگان توایم و این مخلوق هم، چرا ایشان هرچه می خواهند از علم و اسباب مهیا دارند و من بیچاره که از جان و دل مایل به تحصیل ام باید به جان کنندن و تملق بردن در نهایت ذلت و عسرت تحصیل کنم؟ (سیاح، ۱۰۲، ۲۰۲).

حاج سیاح نیز همچون سایر سفرنامه نویسان پیش از خود در توجه به دلایل عشرت غریبان و عسرت شرقیان ناقص عمل کرد و بیش تر به بیان حیرت از مظاهر زندگی غرب پرداخت:
دارالفنون کبیر، پوسته خانه (بانک و پست)، آرامگاه ها (ایستگاه های راه آهن) طعام خانه ها، دیوان خانه عدلیه، تیانور، چیراغ گازهای منور، کتابخانه ها، قورخانه، بلدیة، ضرابخانه، دارالصنایع، دارالطباعة، عسکریه عالی، تلگراف به همه جا کشیده و کارخانجات فراوان که همگی الحق جای حیرت و صدهزار بار جای حسرت دارد (همان، ۵۸ به بعد، ۲۴۳، ۳۵۲).
مروری بر سفرنامه وی نشان می دهد، آنچه مشاهده اش سیاح را به حیرت و پذیرش غرب

و اداشت، نبود آن در شرق موجب شد تا زبان به نقد شرق بگشاید و در برابر پرسش های خارجیان که می پرسیدند آیا چنین تکنیک هایی در ایران هم هست یا خیر، خجل شده، از پاسخ گویی طفره برد (همان، ۱۴۷). البته نتیجه مثبت آن حیرت و حسرت این بود که دلایل عقب ماندگی شرق و پیشرفت غرب را بهتر درک کرد، هرچند سعی وافر او در رهایی از دامان علت ها و پناه آوردن به گستره دلایل کاملاً کامیاب نبود و او نیز در نهایت به تحلیل تقلیل گرایانه دست زد: افراد آن ها ابداً کاری با کسی ندارند، پاس انسانیت را بسیار دارند، به حد افراطی طالب خوشحالی مخلوق هستند، تخم علوم را کاشته اند و ثمر می برند، دائم به جمع کردن مثال دنیوی مشغول اند، تا چه حد انسان را اشرف می دانند زیرا در ممالک دیگر دیده ایم انسان را از سنگ کم تر منظور دارند، با نظم به ترقی و آبادی رسیده اند، مردم فرنگ در نهایت آزادی و در مقام انسانیت همگی مقیدند و تکالیف همگان یکسان است، رسیدگی کامل دارند و این قانون متداوله است، در تمام شهر کسی را ندیده است که بگوید من خواندن نمی دانم، دیدم اطفال، دو سه زبان خوب می دانند و سیاح خودش را می گوید که تا سن بیست و سه سالگی زبان خود را هم درست نمی دانسته است (همان، ۴۴، ۹۴، ۱۱۷، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۹۴-۱۹۵، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۹۱، ۳۶۲).

سیاح به خوبی از انسان جدید و وضع جدید سخن گفت، گرچه نتوانست آن را به سطح معارف نظری و فلسفی پیوند زند. بنابراین در همان سطح تقلیل گرایانه تکنیکی باقی ماند و حسرتش فقط او را به سوی فهم دلایل اصلی رهنمون کرد. اما از آن جا که صورت علی از دلایل را اصل گرفت، به درون پویی مبادی نظری دست نیافت و شیوه تحول را هم ننمایاند. او دائماً زتهار می داد که شرقیان شبانه روز در تحصیل علوم و صنایع بکوشند و گرنه دور نخواهد بود روزی که دو دولت فرانسه و انگلیس تمام دنیا را در قبضه خویش درآورند (همان، ۳۴۳). افزوده شدن حسرت بر حیرت در کار سیاح، موجب شد تا در شیوه یابی تحول در مقایسه با سفرنامه نویسان پیش از خود گامی فراتر نهد. به این معنا که در سایه تحسرو به حال غرب، نگاه او از توجه صرف به تکنیک فراتر رفت و به اندیشه درباره این که چرا غریبان چیزهایی دارند که ما فاقد آنیم، پرداخت. گفت و گوی عباس میرزا با ژوبر، فرستاده ناپلئون به ایران، بیانگر طلابه دار بودن او در فهم تمایز دو نوع انسان، دو نوع دنیا و دو نوع دستگاه معرفت شناختی بود، گرچه او نیز به سرعت به وادی تقلید تکنیکی نزول کرد. سیاح، ادامه دهنده راه و عقیده عباس میرزا بود، بدون آن که امکاناتی برای ایجاد تحول در اختیار داشته باشد. غم و حسرت او حتی امروزه هم افسوس مشترک روشن اندیشان ایران بدون مکننت و دولت است.

۱۲) سفرنامه عبدالصمد میرزا^{۱۲}

(فرنگستان به مثابه عشرتگاه بزرگ)

خداوند اگر بخواهد مرحمتی کند به یک بنده، او را عزیز و

در پاریس اقامت خواهد داد (سالور، ۲۱۲).

عبدالصمد میرزا، شاهزاده‌ای از خاندان قاجار بود که به فرنگستان رفت و دمی از تعریف و تحییب غرب نیاورد. او نیز مدهوش تکنیک آن دیار شد و گمان کرد که هرکس فرنگستان را ندیده اصلاً متولد نشده است:

پاکیزگی و سلیقه را فقط در فرنگستان می‌توان فهمید، کالسکه‌هایی که طی الارض می‌کردند، حیرت از دیدن مطاریه یا آکواریوم، مدهوش از دیدن موزه‌ای که به گفته او هرکس نبیند، کور و کر از دنیا رفته و چیزی نفهمیده است، راه‌آهن به مانند تیر شهاب از سوراخ کوه‌ها می‌گذشت، باغات و ابنیه‌ها و کوشک‌های رشک خورتق، با دیدن باغ حیوانات می‌گوید آن‌کس که فرنگستان نیامده به دنیا نیامده آن‌کس که انگلیس ندیده چیزی شنیده است، شرح باغ و هتل و دریاچه از نظر او کتاب‌ها لازم دارد، از دیدن تفصیل موز (موزه) مدهوش می‌شود (همان، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷-۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴-۲۰۶).

وی پس از حیرت، زبان به تحسین و تمجید از غرب گشود و رسوم آن‌جا را بهترین رسم‌ها خواند (همان، ۳۰۵-۳۰۶) و در مقابل، به تنقید و تقیب شوق پرداخت:

کوچه‌های بسیار کثیف، در عثمانی چنان صدمه می‌خورد که از دور شدن آن‌ها خداوند را شکر می‌کند چون انتظار داشته است از بلاد کفر به سرزمین مسلمان‌ها می‌آید، زبان حال او را بفهمند و چون هم‌زبان‌اند خوش خواهد گذشت، و در ایران چا پارخانه‌ای می‌بیند سراسر شکسته و مغشوش و کثیف و متعفن (همان، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۳۳).

وی به علت دانش کم و غروری که به واسطه شاهزاده‌بودن به آن دچار بود، از فهم ریشه‌های پیشرفت غربیان بازماند و به نقد شرق و پذیرش غرب بسنده کرد:

بچه‌های آن‌جا و مردمان فرنگ بسیار مؤدب و مهربان‌اند. می‌گویند: بن زور موسیو، بچه‌های ایران سنگ می‌زنند و انگشت می‌رسانند، این‌ها کلاه می‌ریابند و آن‌ها به احترام کلاه برمی‌دارند. او در ستایش از آزادی در غرب نوشت:

کسی را با کسی کار نیست. هر فرد هزار کار به میل خاطر بکند هیچ‌کس نگویدش که چه، هیچ

نپرسندش که چون (همان، ۱۹۱-۱۹۲، ۲۱۰، ۳۵۵).

تحسین از شیوه اقتباس و تقلید در سخنان او مضمر و نهفته است. برای مثال با دیدن یکی از حمام‌های فرنگ آن‌چنان به وجد آمده بود که می‌نویسد، به میرزا علی گفتم تفصیل کم و کیف آن‌را بنویسد تا در تهران به یادگار ساخته شود و از کثافت حمام‌های تهران مستخلص گردد (همان، ۲۱۷). سالور در سطح بسیار پایین‌تر از سیاح و دیگران، فقط تکنیک غرب را دید و شاید به علت تربیت دریاری و مغرورانه‌ای که داشت هرگز نتوانست به مشاهده انسان نو و وضع نو در قالب‌های نظری نوین بپردازد.

۱۳) سفرنامه پیرزاده^{۱۳}

(تمیزی و بی‌فصله و عارعاو بودن سگ‌ها و گریه‌های پاریس)

همه شهر پادشاه‌وشند

هم زن و مرد و هم صغار و کبار

همه در مشورت به هم هم‌رای

همه در گفت‌وگو به هم هم‌کار

مستفق قول و مستفق‌کارند

مستفق‌رای و مستفق‌گفتار

(پیرزاده، ۱۳۴۳، ۳۳، ۳۷)

سلوک عارفانه و درویشانه محمدعلی پیرزاده به او اجازه نداد که واله و حیران غرب شود، ضمن این‌که این کار نزد او مقبول نبود و لذا از همان آغاز سخن به نقد و انتقاد گشود:

دین و مذهب و دیانت و معنویت و حقیقت و انسانیت و ناموس و عرض و مردی و مردانیت و غیرت به هیچ‌وجه من‌الوجه یافت نمی‌شود. دنیاپاشان محض ضلالت و گمراهی است (همان، ۱۳۴۲، ۲۴۸).

به نظر وی کدورت‌های معنوی موجود در فرنگستان با زیارت قبور ائمه اطهار رفع می‌شود (همان، ۱۳۴۳، ۳۱۹). لفظ آزادی را در ممالک اروپایی به معنای آزادی زن‌ها با مردها و نوعی بی‌ناموسی و بی‌عصمتی تلقی می‌کرد (همان، ۱۳۴۲، ۲۸۶-۲۸۷). وی در نقد شرق به شیوه قیاسی عمل کرده؛ به این معنا که با مشاهده غرب نظیف و منظم، به انتقاد از شرق پرداخت:

کوچه و حمام‌های متعفن و تنگ و کثیف و نجس، راه‌های ناهموار و بدون هرگونه استراحت، بی‌همتی و بی‌غیرتی دولت و ملت در ساختن راه‌ها و شوارع (همان، ۱۳۴۳، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۴۲-۴۴۳).

پیرزاده در سفرنامه خویش حیران‌شدن ایرانیان و از کفر رفتن عقیده و دیانت جوانان ایرانی در برخورد با غرب را ناشی از تحیر در برابر نقش و نگار و ظواهر آن دیار دانست (همان، ۱۳۴۲، ۲۴۹). البته خود سرانجام به‌رغم همه درویش‌مسلمکی‌هایش و الة غرب شد:

اپرا، تیاتر، عکس‌پزسیون (نمایشگاه) استاسیون راه‌آهن همه تمیز و خوب و زیبا، همه ابنیه و عمارات در کمال تمیزی و پاکی، کالسکه بخار و خلاصه هرچه ابزار می‌بیند و هرچه از تکنیک به چشم او می‌آید او را خیره و متحیر می‌کند (همان، ۱۳۴۲، ۱۲۶، ۲۲۱، ۱۳۴۳، ۲۷۲). وی در ریشه‌یابی و تحلیل چگونگی و چرایی پیشرفت فرنگیان نکات بعضاً مهمی را یادآور شد که نشان از فراست و نوفهمی ارتجالی درویشی او بود:

تعلیم و تربیت اطفال اروپ منظم و عالی است، مردم لندن زن و مرد به‌طور میل و رغبت پول می‌دهند و خریدار روزنامه‌اند، تمام مردم پاریس زن و مرد و فقیر و غنی و اعلی‌و ادنی، صاحب‌سواد و خط‌اند، خانه‌بی‌نغمه و ساز و کوچه‌بی‌طرب و آواز دیده نمی‌شود. او به فهم انسان نوبی دست یافت که هیچ‌کس تغیر و عبوسی و بدخلقی و بدگویی از او نمی‌بیند، اما نتوانست دلایل این امر را دریابد:

گویا فرداً فرد هریک از مردها پادشاه یک مملکتی هستند و زن‌ها هرکدام زن یک پادشاه مقتدری می‌باشند، به جهت سهولت کارها و اسباب راحت و تن‌پروری اغلب مردم در هر زمینه، امکانه مختلفه ساخته‌اند و مجلس جمهوری آن‌ها بر مبنای رضامندی اکثریت است چون جدال نمی‌کنند و قرار داده‌اند که بر میل اکثریت اقدام کنند (همان، ۱۳۴۲، ۲۵۲، ۲۸۴-۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۲-۳۰۳، ۳۳۳، ۱۳۴۳، ۴، ۱۶۸-۱۶۹، ۴۰۴-۴۰۶).

نقص کار پیرزاده در این بود که این فهم نو را هرگز نتوانست به مبادی نظری بیازاید و از درک این نکته بازماند که وضع جدید میبنی بر دستگاه فلسفی جدید است. بنابراین او نیز به سلک کسانی پیوست که تنها به تکنیک توجه کردند نه فراتکنیک. سخنان او درباره شیوه تحول بسیار اندک است و همان مقدار نیز نشان از توصیه او به اقتباس و تقلید دارد. در مجموع می‌توان گفت پیرزاده عارف نیز به‌رغم انتقاد از غرب، همچنان در زمره متحیران باقی ماند و نتوانست هیچ‌گونه نقشه راه‌نمای عمل طراحی کند.

۱۴) سفرنامه معین السلطنه^{۱۴}

(وصف و شرح قصه همانند عشر و اعشار و حبه و خروار)

تمامی اهالی این مملکت گویا به جهت رواج و خیال امر تجارت خلق شده‌اند و اشتغال به غیر از تجارت و داد و ستد ندارند (شهیدی، ۲۷۵).

معین السلطنه به‌رغم آن‌که تجربیات خیل مسافران دیگر را پیش‌رو داشت، گامی به عقب گذاشت و تنها از حیرت گفت و بس:

کارخانه پنبه‌ریسی و متقال‌بافی لندن، سالون کشتی همانند عمارت عالیه سلطنتی، کارخانه لوکوموتیف که ده روز هم فرصت برای تماشای آن کم است، و الة می‌شود از دیدن پانوراما، عبرت می‌گیرد از تونل راه‌آهن و تعجب می‌کند از ساختن یک راه خوب آن هم با سرعت تمام (همان، ۲۷۲، ۲۷۹، ۳۱۲، ۳۶۳، ۴۳۰، ۴۵۸).

وی نه به عامل و نه به شیوه تحول هیچ‌کدام اشاره نکرد و تنها به ذکر حیرت‌ها و عبرت‌ها اکتفا نمود و هرگز کوششی هم در راه فهمیدن دلیل‌ها و حتی علت‌های مدرن‌شدن اروپاییان و امریکاییان از خود نشان نداد، شاید به آن جهت که او فقط برای دیدن و مشاهده به شیکاگو رفته بود و قصد نداشت به‌جز دیدن و عبرت و حیرت مطلبی دیگر بنگارد.

۱۵) سفرنامه صحاف‌باشی^{۱۵}

(نازیدن به دست انگورچین و به دست کشتی‌ساز)

افسوس که ما بیچاره‌ها از تمام این صفات بی‌بهره‌ایم که آن هم از عدم‌احتیاج است. در صورتی‌که اتاق خنک مهیاست چه لازم است بادبزی بسازیم که به قوه الکتریک اطاق را خنک نماید، یا آن‌که به لقمه نانی شکم معمور شود چه حاجت است دنبال تحصیل رفته، تمیز نیک و بد را بتوانیم داد (مشیری، ۷۶-۷۵).

میرزا ابراهیم صحاف‌باشی، انسانی اهل حرفه بود که روزگار را به سیاحت گذرانید و نوشته‌هایش با حسرت و تحیر و غبطه آمیخته است. وی به تنقید توأمان غرب و شرق و بیان

دلایل ترقی غریبان پرداخت و در ابتدای سفرنامه خود قول داد که مانند بسیاری از ایرانیان فرنگ‌رفته دروغ‌گوی تحسین‌گوی بی حقوق غریبان نباشد (همان، ۲۸). نقدهای او از شرق بیانگر آن بود که او از میان مردم طبقه متوسط برخاسته است و خود را در برابر طبقات فرادست و فرودست جامعه متعهد نمی‌داند. بنابراین هرچه از نقد و انتقاد دربارهٔ هرچیز و هرکس به ذهنش می‌رسیده، بیان کرده است:

فضول آقایان نام هرچیزی را گذاشته‌اند امر به معروف و نهی از منکر در حالی که شارع فقط گفته به همدیگر آزار نرسانید ولی آنقدر پیرایه به دین نبی بسته‌اند که حکم اصلی از میان رفته. ایرانیان به حالت شتر مرغ‌اند؛ نه پرواز و نه باربری. هرکس سرتیپ شد نباید کربلایی تقی علاف را کاور سر بزند یا هرکسی امیر شد نباید بتواند مشهدی حسین یزاز را توسری بزند که چرا مطالبه طلب خود نمودی. مفت‌خوردن ایرانیان هنری ندارد. هیچ کتاب و تاریخی آموزنده نداریم به جز زدن و کشتن و خوردن... گلستان سعدی تمامش در عشق و امیل و مودت خودش است با یارانش، از خواندنش نتیجه به دست نمی‌آید... در این سفر فهمیدم که از عالم انسانیت خارج‌ایم و فقط برای مردن خوب هستیم. مردم ما تن‌پرور و تنبل‌اند. علم و عمل و هنر برای آن‌ها خلق نشده، ضعف عقل است و غرور است و خودپسندی که مانع فهم و درک و ترک لذات است نزد ایرانیان. به ما مسلمانان اگر کسی سیلی بزند مادام‌العمر با او دشمنی می‌یابیم بدون دقت به عوالم گذشت و بخشیدن، آن‌ها سگ لندن را در قوطی کرده، می‌فروشدند. ما هنر نداریم با این همه میوه‌های عالی چه کنیم. حکم خدا و رسول از بدو الی الختم یکی بوده، می‌گویند رساله مجتهد بعد از فوتش جایز نیست. اگر حسب امر خدا و رسول بوده چرا جایز نباشد، اگر به هوای نفس خود بوده از ابتدا ما بدبخت‌ها چرا باید پیروی کنیم (همان، ۵۳، ۵۹، ۸۳-۸۴، ۸۹، ۹۷-۹۶).

به نظر صحاف‌باشی سبب ترقی غریبان از مقوله دیگر است:

زندگانی صحیح دارند در نهایت آزادی. آن‌چه را آن‌ها دارند ما به عکس داریم. چراغ برقی در معابر دارند ما پیه‌سوز، آن‌ها در منابر و عظ چشم و گوش‌اند، ما فریاد می‌کنیم. واعظ آن‌ها نطق به زبان عامه می‌کند، واعظ ما نوعی به لسان عرب غلیظ می‌گوید که خودش هم نمی‌فهمد. آن‌ها روی نیمکت‌های مخملی می‌نشینند. ما روی بوریای پراز خاک. آن‌ها با آهنگ خوش و مختلف مردم را به مسجد می‌برند، ما به صورت اکراه (همان، ۶۳، ۷۹-۸۰).

البته همهٔ آن‌چه او دربارهٔ دلایل این پیشرفت به آن‌ها اشاره کرد، در حد توجه صرف به تکنیک باقی ماند و سپس او را به وادی تحیر و تحسر کشاند:

شهرهای خوشگل و پر ایشجار، در فرنگ در شهرها لازم نیست بلدیت داشته باشی، هر جا بخواهی ترا می‌برند. اکسپوزسیون صنایع را می‌بیند که در آن اشیای ماضیه و حالیه در نمایش بوده، متحیر می‌شود. آلتی به قوه برقیه اختراع کرده‌اند که همه‌چیز را به همان حالت حرکت اصلی و به عینه نشان می‌دهد (فیلم). تمام تکلیف مسافر را در بلیط نوشته‌اند انگار در مملکت خود سیر و سیاحت می‌کند. کالسکه‌های مشغول نظیف، روز و شب مشغول بودند، قطار راه‌آهن بسیار باشکوه، پل بروکلی و نیویارک خیلی خوشگل و صنایع الکتریک بنگی دنیا همه مایه وجد و حال او بوده، گاری الکتریک و گاری آتش و دستگاه چاپ، راه‌آهن بسیار مثل تار عنکبوت در تمام امریکا و آن‌که در قلیل مدت شهرهای صدساله ساخته‌اند و این همه بر حیرت او افزوده است (همان، ۳۱، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۶۱-۷۱، ۷۷).

نقد وی از غرب، نقدی تکنیکی و کمابیش بدبینانه، بدون توجه به ژرفای نقد بود:

اکسیر بودن دختر باکوه در فرنگستان، رشوت معمول و باج‌ستانی، حرص بسیار برای پول، فرنگستان تعریف ندارد. خانه‌هایش مثل قفس است و فقط چراغ‌ها و خیابان‌های خوب دارد، کبر و غرور بسیار دارند. فرنگیان، ایرانی و هندی را ببینند خودشان را مثل چوپان نسبت به گله احساس می‌کنند و دیگر رغبت نمی‌کنند به لندن برگردند (همان، ۲۹، ۳۱، ۶۲، ۹۹).

او چون می‌دانست که سبب این همه ترقی و مدنیت فقط از باب ابزار و دیدگاه صرفاً مکانیکی نیست، کوشید تا برخی از وضعیت‌های نوینی را که از هر حیث - چه در پیدایی مفهوم نوینی از انسان و کار و تلاش، و چه در تأسیس جامعهٔ نو - می‌یافت بیان کند:

ولیعهد با فلان رعیت یکسان و حرف حق پسندیده است. این همه پول خرج می‌کنند برای حسن و تقی و جعفر و رضا که عصرها بروند گردش کنند، افتخار در عملی است که فایده عموم در آن باشد و گرنه می‌و معشوق که لذتی ندارد. این‌ها هیچ نیست مگر داشتن سواد. هرکاری را به انتها رسانده‌اند و هرکس به خیال خود است. سیلی قانون همیشه و همه‌جا حاضر است. به هرکس کاری رجوع کرده‌اند. دل بزرگ‌اند و از معامله نمی‌ترسند. تعلیم و تربیت عالی دارند. علم دارند با خرزوری و جان‌کندن کار نمی‌کنند. جوری کار می‌کنند که صبح الی شام مشغول‌اند. حتی با علم، میخ آهنی بر سنگ فرو می‌رود. آموختن را از شرافات انسانی می‌دانند، ولی این‌ها روی

تربیت کودکان حساس‌اند (همان، ۴۲، ۵۰، ۵۳-۵۲، ۵۷، ۶۱-۵۹، ۶۷-۶۶، ۷۸-۸۳).

شیوه‌ای که او برای دست‌یابی به تحول پیشنهاد کرد، اقتباس و تقلید بود:

چینی‌ها سرکرده از چرمنی طلبیده‌اند برای تربیت افواج. فرنگستان بهشت‌وش را می‌توان دید به شرط آن‌که آلات و ادوات و مردمانش را به ایران بیاوری. اگر آلات و خدمات فرنگستان در زراعت ایران شود یکی صد حاصل بشود و حتی هشتاد می‌دهد که قانون فرنگی‌ها از روی شریعت ماست. آن‌ها فهمیده و اقتباس کرده و جلو زده‌اند ولی ما در حکم کوسج و ریش پهن هستیم؛ داریم ولی عمل نمی‌کنیم. با اقتباس می‌توان مدنیت یافت (همان، ۳۵، ۵۳، ۷۵، ۹۲).
به نظر او که تهی از معرفت درباره نظام اقتصادی مسلط در جهان آن زمان بود و از شناسایی واقعی منابع داخلی ایرانیان بی‌بهره، راه پیشرفت شرقیان آن است که شراب بسازند و به خارجه ببرند و به قیمت گزاف بفروشند (همان، ۹۶). دولتی و بی‌تصمیمی و تسلیم او به روحیه قضا و قدری به وی نشان داد که اسباب ترقی نه آن است که او گفته است و به‌ناچار به این نتیجه رسید که: تا ندانی، غنوده‌ای، ببینی، فقط باید متحیر شوی و غبطه خوری و خون جگر: خوشا به حال هیچ‌ندان و هیچ‌ندیده که راحت می‌خواهد و غبطه ندارد (همان، ۷۶).

۱۶) سفرنامه سهام‌الدوله^{۱۶}

(گنجی شایگان منکشف از خاک فرنگستان)

وارد وینه شدیم. خیابان‌های شهر به واسطه چراغ‌های

کهربایی به‌طوری روشن بود که فرقی با روز نداشت (سهام‌الدوله،

۱۶۹).

سفرنامه این حاکم مقتدر سی و دو ساله بجنوردی و شاهزاده لقب‌دار قاجاری بیش از حیرت چیزی دربرندارد:

کارخانجات فابریک زیاد، پل هایتین، خیابان‌های عریض مفروش از سنگ، کشف معدن‌های نفت توسط مهندسین ژئولوژ و تعیش حاصل از آن، طی الارض با راه‌آهن و استاسیون‌های تمیز و زیبا و اسبابی به نام فونوگراف که چیز غریبی است و دهان بر دهان آن می‌گذاری چیزی می‌گویی و ضبط می‌شود و تا سی سال بعد هر وقت بخواهد به‌عینه همان را پس می‌دهد (همان، ۷۶، ۱۳۴، ۱۵۹-۱۶۱).

وی در فهم این نکته که چگونه فرنگیان به کمک نیروی برق این همه اسباب راحت برای بشر فراهم کرده‌اند و از آن گنج چیزی در اختیار شرقیان نیست (همان، ۱۲۵) پاسخی نداد، جز آن‌که به این نکته اشاره کرد که:

از دست حکام ظالم بی‌انصاف، ایرانیان غربت اختیار کرده و در بادکوبه به عملگی و حملگی و خاک‌روبه‌کشی مشغول‌اند (همان، ۱۵۹).

یا آن‌که یادآور شد:

وزرای مختار اروپ و عثمانی که پهلوی او چادری داشته‌اند خیلی تحقیق در همه چیز می‌کردند ولی او فقط ملتفت بود (همان، ۱۲۸).

بنابراین دیدگاه او فقط در منجلااب حیرت فرو رفت و از غرور شاهزادگی که داشت به جست‌وجوی عامل و شیوه تحول برنیامد؛ زیرا به پندار او: در ثبات بهتر می‌توان دید و نفهمید و آرام غنود.

۱۷) سفرنامه هدایت^{۱۷}

(مغرب‌نبودن طلسم و آتش نخود لاله‌الاله در برابر افسون مکانیک)

در ایران تقلد امور و تکفل مهمان‌داری بر مقدمات

تحصیلیه نیست بلکه متوقف به تصادف و اتفاق است... گله،

چوپان می‌خواهد؛ چوپانی که یک بازوش عدل باشد، یک بازوش

علم، چماقی هم در دست داشته باشد (هدایت، ۳، ۲۵).

نخبه‌ای درباری همچون هدایت که پادشاهان بسیاری را دیده و تجربه کرده بود، از شدت عقب‌افتادگی میان دو دنیا گیر کرد، ولی از آن‌جا که ذاتاً طرفدار ثبات بود به‌عینه می‌دید که تکنیک غربی چنین ثباتی را کاملاً به‌هم ریخته است، لذا از در مخالفت با آن درآمد و زبان به تنقید غرب گشود و همگان را به زندگی آرام شرقی دعوت نمود:

در اساس، مذهبی سخیف‌تر از مذهب کاتولیک نیست که برای طفره از آن علم آزادی را برافراشتند. فرنگی، مشرق‌زمینی را به اسباب منصرف می‌کند از معنویات. می‌گویند مشرق‌زمین خرافاتی است. کدام خرافت است که در مغرب‌زمین نیست؟ صاحبان قلم در مغرب‌زمین، دیانت را که پایه رضامندی است سست کرده‌اند. حرامزاده در غرب بسیار است و نفوذ این تمدن دروغی

عن قریب مشرق زمین را نیز مبتلا خواهد کرد. خود مغربیان اعتراف دارند که تربیت را از شرق گرفته‌اند، خود هیچ ندارند؛ زیرا اروپایی تازه نفس در اخلاق و تربیت معنوی طفل دبستان چینی است. در غرب آزادی بی‌بنیان مایهٔ فریب شده و در امر مواصلت بر عدهٔ طلاق افزوده است (همان، ۳۶، ۶۷، ۷۳، ۷۸، ۸۱، ۸۹، ۹۱، ۱۲۸).

او از امریکا فقط هتل‌های گران‌قیمت و ازدحام فوق‌العاده و جنجال در معابر و عجله بسیار در همه کار و تلاش مدام دنبال جمع‌آوری مال (همان، ۱۴۹) را دیده بود و زندگی اروپاییان و امریکاییان را به مثابه مورچگانی می‌پنداشت که مدام در جست‌وجوی مال‌اند (همان‌جا). وی گرچه دین اسلام را بهترین دین می‌خواند، از دیدن برخی حقایق هم نمی‌توانست چشم ببوشد. برای مثال با دیدن شیکاگو گفته بود:

این زندگی است که تولید ناراضماندی می‌کند ولی از آن دل هم نمی‌توان کند؟ یکی را حنظل در کام، یکی را شکر و قند در جام، و این دو زندگی روبه‌روی هم سخت رقابت و حسادت آورده و پرورده است، در حالی که شرقی هنوز به عرفان می‌گذراند و به شعر حافظ دلخوش می‌کند (همان، ۱۴۷-۱۴۸).

هدایت با دیدن واقعیت‌های زندگی اروپایی و امریکایی به خود اجازه داد که بیش‌تر زبان به تنقید شرق بگشاید:

اروپایی به دست صنعت نواقص را ترمیم می‌کند، ما به طبیعت باز می‌گذاریم و در این کاهلی می‌بازیم، کسی هم جلوی ما را نگرفته است که کار نکنیم (همان، ۳۶).

وی در جایی از سفرنامه خویش اشاره کرده که جواب تلگرافش از فاصله‌ای بعید، شش‌ساعتی، رسیده ولی بارها اتفاق افتاده که ورود خود را به تهران از انزلی تلگرافی اطلاع داده ولی خودش زودتر از تلگراف رسیده است. و تازه این بی‌نظمی را دربارهٔ تلگراف‌خانه که منظم‌ترین ادارات ایران است، صادق می‌دید، چه رسد به سایر ادارات. از این رو، به این نتیجه رسید که شرقیان غیر از رقص به ضرب غریبان چاره‌ای ندارند و باید بسازند (همان، ۲۵، ۲۸-۲۹، ۶۸). وی از یک سو سبب ترقی غربیان را فقط در برخورداری آن‌ها از نیروی بخار و اختراع اسلحه برتر می‌دانست (همان، ۷۲) و از دیگر سو توجه داشت که باید دلایل دیگری هم وجود داشته باشد تا غرب را به آن پایه از پیشرفت برساند:

عیسوی متوجه به‌صورت است و همه جا منتشرند و کسب خبر می‌کنند ولی راه‌آهن و

کشتی بخار و هواپیما اثر ندارد بلکه تربیت و آداب زندگانی است که خوشی می‌آورد. باید از آسمان به زمین آمد و دید روی زمین چه خبر است (همان، ۲۴، ۴۸، ۶۷، ۸۲).

فراترفتن نگاه او از تأکید صرف بر تکنیک نشان از فراست او دارد ولی او نیز توانست دلایل معرفتی و فلسفی پیشرفت غرب را توضیح دهد و دوباره به همان مقولات فراتکنیکی تکنیک‌مانند بسنده کرد. شیوه پیشنهادی او برای رساندن شرقیان به تحول، منقول از چینیان و ژاپنیان و واگذاری اوامر به دیگران بود. او تنها به گفتن این نکته بسنده کرد که:

تدارک افزار مغرب‌زمین اقتباسی است که نه منافی قانون ابوت است و نه فوق استطاعت. ژاپنیان هم دیدند مرد کار ندارد از جوان‌های آزموده به اروپا و آمریکا فرستادند و هرگونه علمی را یاد گرفتند و بازگشتند. این جوانان اطوار و تفننات و تعیشات مغرب‌زمینیان را با خود نیاوردند و تکرار نکردند بلکه تنها هنر آموختند و ثمر بخشیدند (همان، ۷۲، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۱). از آن‌جا که مهدی‌قلی هدایت از سرآمدان درباری و دیوان‌سالاران حکومت بود، چندان نمی‌توان از او انتظار داشت که اسباب ترقی را به دلایل استعلا دهد و به علت‌ها فرو نگاهد. او را می‌توان از جمله کسانی دانست که ثبات و ایستایی و آرامش را بیش‌تر می‌پسندند و میل ندارند با تقلید تکنیک ترقی، کار به جایی برسد که قرار و غنودن بر هم خورد. گرچه به نظر می‌رسد او میان دو دلبر کمی گیر افتاده بود، این توان را داشت تا با تنقیدهای فراوان از غربیان و بدفهمی از مقولاتی چون آزادی، قانون و تجارت، توجیهی فراهم سازد که در زیر سایه آن اعراض از ترقی موجه جلوه کند. از دیدگاه وی مهم‌ترین نکته، فهم دلیل ترقی است. وی از حد تکنیک گذشت و به مقوله‌ای فیلسوفانه مانند تربیت پرداخت، اما از آن‌جا که توان ذهنی پردازش گسترده فرضیهٔ خود را نداشت، نظر او نیز به همان سطوح ابزارگونگی تقلیل یافت.

نتیجه‌گیری

سفرنامه نویسان ایرانی که جماعت فرنگیه و ممالک فرنگستان را از نزدیک و طی سال‌های متمدای و مختلف از ۱۲۰۳ ه. ق تا ۱۳۲۱ ه. ق به‌عینه دیده بودند گمان‌های خود را دربارهٔ سرزمینی که آلات و ادوات عجیب دارد و مردمش آراسته به اخلاق و عادات شگفت‌آورند، بیان کردند و نخستین رویارویی‌های ایرانیان با غربیان را رقم زدند. نتایجی که از این رویارویی به‌دست آمده به شرح زیر است:

یک - برای ایرانیانی از این دست غرب نازگی معصومانه‌ای داشت که به طرزی بنیادین با زندگی جماعت شرقی فرق می‌کرد.

دو - غرب‌پذیری، نخستین دست‌آورد رویارویی ایرانیان با غرب بود؛ زیرا همه چیز را از جنسی دیگر دیدند و گمان بردند که چنان پدیده‌های عجیب و مدهوش‌کننده‌ای را در خواب می‌بینند.

سه - ذلت‌پذیری، دومین دست‌آورد رویارویی ایرانیان با غرب بود؛ زیرا در قیاس با وضعیت مترقیانه فرنگیان به سرعت احساس کردند که ایرانیان و شرقیان یکسره ذلیل و بدبخت‌اند.

چهار - تبعیت و پیروی، سومین دست‌آورد رویارویی ایرانیان با غرب بود؛ زیرا احساس کردند که در قبال وضعیت برتری غربیان تنها کاری که می‌توانند انجام دهند، تقلید و اقتباس است.

پنج - ایرانیان به‌رغم تحیر از دیدن تکنیک غرب، به علت افتخار به پیشینه‌های تمدنی و دینی خود، به‌مثابه شهامت‌شدگانی بودند که زیر پای فیل مدرنیته غربی خردشدن خود را احساس می‌کردند.

شش - ایرانیان حیرت‌زده نتوانستند دلایل ترقی اروپاییان را برشمارند و آنچه بیان کردند فقط اسباب تکنیکی پیشرفت بود.

هفت - حیرت چون بختکی دلهره‌آور گلوی ایرانیان را فشرده؛ زیرا حیرت، نگاه ابزاری به هویت «غیر» و «دیگری» دارد، فاقد عنصر نقد و تأمل و اندیشه است، مقدمه اقتباس محض به‌شمار می‌رود، تنها می‌تواند در مقام کاشف کاستی «خودی» در برابر کمال «دیگری» عمل کند ولی قادر به غرب‌شناسی و غرب‌فهمی نیست و فقط حسرت به‌بار می‌آورد.

هشت - سمت و سوی سنجش‌گری سفرنامه‌نویسان در نقد غرب عمدتاً متوجه فساد و

فحشای آن دیار و سرگرم‌شدن مردمانش به امور دنیوی و کار مداوم و سریع بود. آن‌ها در نقد شرق نیز اغلب به بی‌علمی، بی‌تربیتی، بی‌نظمی، بدبختی و ناکارآمدی آن‌ها انگشت نهادند.

نه - آنچه از مظاهر زندگی غرب با اقبال ایرانیان مواجه شد، دربرگیرنده تمامی ابزارهای حیرت‌افزون غربیان و در واقع تکنیک و فراتکنیک آن دیار و تعلیم و تربیت آن‌ها بود. از سوی دیگر، غنودگی‌های معنوی و ثبات و آرامش شرقیان نیز همواره از سوی ایرانیان محبوب و پذیرفتنی تلقی می‌شد.

ده - جنبه‌های ناپذیرفتنی غرب، شامل سرگرمی بیش از حد آن‌ها به امور دنیوی بود و همچنین آنچه از شرق ناستوده و ناموجه می‌نمود، عاطلی و تنبلی و کاهلی، قضا و قدری بودن، علاقه به شعر و می و معشوق و دست‌شستن از دنیا بود.

یازده - وصول به تحول را نیازمند ابزارهای گوناگون و نیروهای کاردان می‌دانستند. ولی در کنار توجه به این امر مهم، از این نکته غفلت کردند که یکی از ابزارهای تحول، ایجاد تغییر در آداب و عقاید مردم است.

دوازده - بدون شک نزد همه ایرانیان، اقتباس و تقلید شیوه مناسب تحول تلقی می‌شده است.

سیزده - نزد ایرانیان سفرنامه‌نویس مفهوم غرب به سطوح ظاهری و نوسازانه کاملاً تکنیکی و مکانیکی تقلیل یافت و از عقل و خرد جدید، تقسیم کار اقتصادی، عرضه مفهومی نوین از انسان تازه، معرفت‌شناسی جدید درباره خدا و کیهان و هستی، انسان‌شناسی مدرن و به‌طور کلی دستگاه‌های فلسفی خردگرایانه جدید کم‌تر صحبتی به میان آمد و اگر از مقولاتی فواتر از ابزار و تکنیک هم سخن گفته شد، دربرگیرنده هیچ‌گونه تبیین فلسفی از انسان‌شناسی مدرن، فلسفه زیست‌مدرن، حقوق اساسی، اندیشه سیاسی، بنیان‌های فلسفی اقتصادی، محدودیت قدرت حکومت، توسیع اختیارات نمایندگان ملت، فلسفه وضع قوانین رافع خصومت، روند طبیعی

دولت‌سازی و ملت‌سازی نبود. ایشان از یک‌سو تکیه صرف به مقوله تکنیک را موجه نمی‌دانستند و از دیگر سو ذهن و زبان‌شان از فهم و بیان مقولات فلسفی قاصر بود. این امر موجب شد تا میان بنیان‌های نظری و مبادی تکنیکی در حیطه مقولات غیردقیق فزاتکنیکی معلق بمانند و نتوانند برای مدرنیته غربیان استدلال بیاورند. این سرگشتگی و گم‌گشتگی آنان هنوز هم بر فهم ما از مدرنیته سایه افکننده است.

پی‌نوشت

۱- شوشتری، میرعبیداللطف خان. *تحفة العالم و ذیل التحفة*، به اهتمام صمد موحد، تهران: طهوری، ۱۳۶۳. میرعبیداللطف شوشتری از سادات نوریه شوشتر و از نوادگان سید نعمت‌الله جزایری - فقیه معروف اواخر دوره صفویه - بوده است که در سال ۱۱۷۲ ق در شوشتر متولد شد و در سال ۱۲۲۰ ق در حیدرآباد دکن درگذشت. آغاز سفرنامه وی به سال ۱۲۰۳ ق برمی‌گردد.

۲- اصفهانی، ابوطالب بن محمد. *مسیر طالیی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان*، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۳.

اصفهانی از ایرانیان ساکن هندوستان و فرزند حاجی محمد بیک‌خان تبریزی اصفهانی بود که در سال ۱۱۱۶ ق در لکنهو متولد شد و در سال ۱۲۲۱ ق درگذشت. وی طی سال‌های ۱۲۱۳-۱۲۱۸ ق مسافرتی طولانی به انگلستان، فرانسه و عثمانی کرد.

۳- کرمانشاهی بهبهانی، آقا احمد. *مرآت الاحوال جهان‌نما*، با مقدمه و تصحیح و حواشی علی دوانی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

کرمانشاهی بهبهانی، نواده وحید بهبهانی و فرزند آقا محمدعلی بهبهانی بود. وی از ۱۲۲۰-۱۲۲۵ ق به سیر و سیاحت در هند مشغول بود.

۴- *دلیل‌السفره: سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی به روسیه*، به قلم میرزا محمد هادی علوی شیرازی و به کوشش محمد گلبن، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

میرزا ابوالحسن ایلچی معروف به ایلچی کبیر، خواهرزاده حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی و پسر دوم میرزا محمدعلی - از منشیان دستگاه نادر شاه - بود. وی در سال ۱۱۹۰ ق در شیراز متولد شد و در سال ۱۲۲۹ ق به روسیه رفت.

۵- مجموعه *سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی*، به تصحیح و توضیح غلامحسین میرزا صالح، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.

میرزا صالح شیرازی - پسر حاج باقرخان کازرونی - در دهم جمادی‌الثانی ۱۲۳۰ ق به فرمان عباس میرزا و قائم‌مقام اول و به اتفاق چهار تن دیگر، به سرپرستی میجر داریس یا فولرل خان برای تحصیل به لندن رفت و پس از سه سال و نهمه اقامت در این کشور به ایران بازگشت. وی بعدها عضو هیئت اعزامی ایران به روسیه شد. این هیئت در سال ۱۲۴۴ ق طی سفری مأموریت یافت که از دولت روسیه تزاری به خاطر پیشامد قتل گریباپدوف عذرخواهی کند.

۶- ایلچی شیرازی، میرزا ابوالحسن خان. *حیرت‌نامه: سفرنامه ابوالحسن خان ایلچی به لندن*، به کوشش حسن مرسل‌وند، تهران: مؤسسه رسا، ۱۳۴۶.

ایلچی شیرازی به سال ۱۲۳۳ ق در مقام سفیر ایران عازم لندن شد. همچنین ضمن عهده‌دار بودن سفارت انگلستان، سفارت عثمانی، اتریش و فرانسه را نیز برعهده داشت. وی به سال ۱۲۳۶ ق به ایران بازگشت.

۷- افشار بهاء‌الملک، میرزا مصطفی؛ حاجی میرزا مسعود مستوفی انصاری. *سفرنامه خسرو میرزا به پترزبورغ و تاریخ زندگی عباس میرزا نایب‌السلطنه*، به تصحیح فرهاد میرزا معتمدالدوله و به کوشش محمد گلبن، تهران: کتابخانه مستوفی، ۱۳۲۹.

سفر بهاء‌الملک و مستوفی انصاری به روسیه، ده‌ماه و پانزده‌روز یعنی از شانزدهم شوال ۱۲۴۴ تا سوم رمضان ۱۲۴۵ هـ. ق به طول انجامید.

نکته دیگری که ذکر آن خالی از فایده نیست این‌که، خسرو میرزا - پسر هفتم عباس میرزا نایب‌السلطنه - که بسیار طرف توجه و علاقه پدرش بود، ریاست هیئت اعزامی ایران به روسیه را برای عذرخواهی از پیشامد قتل گریباپدوف برعهده داشت.

۸- نایب‌الایاله، رضاقلی میرزا. *سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله نوه فتحعلی شاه*، به کوشش اصغر فرمانفرمای قاجار، بی‌جا: اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۷۳.

رضاقلی میرزا به هنگام دستگیری پدرش - حسین علی میرزا (فرزند فتحعلی شاه) - در شیراز به علت خروج بر محمدشاه و ادعای سلطنت، به همراه دو برادرش - نجف‌قلی میرزا و تیمور میرزا - به سال ۱۲۵۳ هـ. ق از راه ممسنی و خوزستان و عتبات به لندن وارد شد.

۹- شرح مأموریت آجودان‌باشی حسین خان نظام‌الدوله به انضمام متن سفرنامه عبدالفتاح گرمودی، به اهتمام و تصحیح و توضیح محمد مشیری، تهران: بی‌نا، چاپ دوم، ۱۳۵۶.

حسین خان نظام‌الدوله، نوادۀ آقاخان مقدم از امرای معروف دولت شاه‌صفی و خواهرزادۀ سیدجعفرخان مشیرالدوله از تربیت‌یافتگان میرزابزرگ قائم‌مقام فرامانی بود. وی برای شرح تحریرات و وزیر مختار بی‌ادب انگلیسی‌ها در عهد محمدشاه و نیز بازگرداندن سه فرزند فراری حسین‌علی میرزا فرمانفرمای فارس مأموریت یافت به سفارت دول ثلثه نمسه و انگلیس و فرانسه برود. این سفر از بیست‌وسوم جمادی‌الثانی ۱۲۵۴ تا شوال ۱۲۵۵ هـ. ق به طول انجامید.

۱۰- سرابی، حسین بن عبدالله. مخزن‌الوقایع: سفرنامه فرخ‌خان امین‌الدوله، به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی زعفران‌لو، تهران: اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۱.

در این قسمت یادآوری دو نکته ضروری به نظر می‌رسد:

نخست این‌که، مأموریت و مسافرت فرخ‌خان امین‌الدوله به ممالک اروپایی به سال ۱۲۷۲ هـ. ق به عقد قرارداد پاریس با انگلستان در ۱۸۵۷ و چشم‌پوشی ایرانیان از هرات منجر شد.

دیگر این‌که، جلد دوم کتاب مذکور با مشخصات زیر چاپ و منتشر شده است:

- سرابی، حسین بن عبدالله. مخزن‌الوقایع: شرح مأموریت و مسافرت فرخ‌خان امین‌الدوله، به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی زعفران‌لو، در کتاب: پژوهش‌های ایران‌شناسی، نام‌وارهٔ دکتر محمود افشار (دوبیرگردۀ چهل مقاله)، به کوشش و با همکاری ایرج افشار و کریم اصفهانیان، تهران: بنیاد سوقفات دکتر محمود افشار، جلد یازدهم، ۱۳۷۸، ۱۳۷۱.

البته در این قسمت نیز جمله‌ای که ناقص سخنان و یافته‌های پیشین باشد به چشم نمی‌خورد و از عبارات او پیداست که نتوانسته است دریابد چرا اعمال و افعال غریبان از قراری دیگر است. به همین دلیل تنها به ذکر ظواهر و نمایش‌های بیرونی زندگی آن‌ها بسنده کرده است.

۱۱- سیاح، محمدعلی بن محمدرضا. سفرنامهٔ حاج سیاح به فرنگ، به کوشش علی دهباشی، تهران: شهاب

ناقص و سخن، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

محمدعلی سیاح - پسر حاج محمدرضا محلاتی و نوادۀ آقامحمدباقر محلاتی - در سال ۱۲۱۵ متولد شد و در سال ۱۳۰۴ درگذشت. وی هجده‌سال به سیاحت غرب مشغول بود اما سیاحت طولانی او از پنجم صفر ۱۲۷۶ هـ. ق. آغاز شد.

۱۲- سالور، مسعود (تهیه و تنظیم). عبدالصمد میرزا سالور عزالدوله و دو سفرنامهٔ او به اروپا در سال‌های ۱۲۹۰-۱۳۰۰، تهران: نشر نامک، ۱۳۷۴.

عبدالصمد میرزا - فرزند محمدشاه قاجار و اُغُل بیگه خانم، از ترکمان سالور - در ربیع‌الاول ۱۲۶۰ هـ. ق

متولد شد و دو سفر به اروپا کرد که نخستین آن در سال ۱۲۹۰ هـ. ق. و دومین آن در سال ۱۳۰۰ هـ. ق. بود.

۱۳- پیرزاده، محمدعلی. سفرنامه حاجی پیرزاده، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران: دانشگاه تهران، جلد اول، ۱۳۲۲؛ جلد دوم، ۱۳۴۴.

وی از مردان باذوق و درویشان مشهور و عارفان خوش‌محضر نیمه دوم قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم هجری بود که بنا به خواهش احمدخان مؤیدالملک و همراه او به هند، مصر، فرانسه، انگلیس، آلمان، اتریش، عثمانی، شامات و عراق رفت و سپس به اصفهان بازگشت. این سفر از ۱۵ شعبان ۱۳۰۳ تا ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۰۶ هـ. ق به طول انجامید.

۱۴- شهیدی، همایون (به کوشش). سفرنامهٔ شیکاگو: خاطرات حاج میرزا محمدعلی معین‌السلطنه از اروپا و آمریکا در ۱۳۱۰ هـ. ق. بی‌جا: علمی، ۱۳۶۳.

محمدعلی معین‌السلطنه - پسر حاج آقا محمد معین‌التجار - همراه پدر برای معالجه چشم به رین رفت و در مسیر سفر از انزلی، روسیه، وین، ایتالیا، فرانسه، انگلستان به نیویورک، قیادلفیا، واشنگتن، سانفرانسیسکو و شیکاگو رفت. سفر او از سال ۱۳۱۰ هـ. ق. آغاز شد و در سال ۱۳۱۲ هـ. ق. پایان پذیرفت.

۱۵- مشیری، محمد (به اهتمام). سفرنامه ایراهیم صحاف‌باشی تهرانی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷.

صحاف‌باشی در دهم ذی‌الحجه سال ۱۳۱۴ هـ. ق. از راه انزلی، آستارا و بادکوبه به پتروفسکی، مسکو، برلین، لندن، پاریس، نیویورک، بوکوهاما، هنگ‌کنگ، سنگاپور، کلمبو، بمبئی و کراچی رفت.

۱۶- سهام‌الدوله، یارمحمدخان و خاور بی‌بی شادلو. سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی، به کوشش قدرت‌الله روشنی زعفران‌لو، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

یارمحمدخان، فرزند یزدان‌قلی خان مشهور به سردار مقخم، حاکم بجنورد و استرآباد و از مرزداران شمال غرب خراسان بود که در سال ۱۲۴۷ هـ. ق. متولد شد و در سال ۱۳۲۱ هـ. ق. درگذشت. وی در سال ۱۳۱۹ هـ. ق. به قصد آوردن سلاح جدید و توپخانه و کارخانه برق از اتریش، به فرنگستان یا وینه رفت.

۱۷- هدایت، مهدی‌قلی. سفرنامه تشریف به مکه معظمه از طریق چین و ژاپن و آمریکا، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا. یادآوری دو نکته ضروری است:

نخست این‌که، حاج مهدی‌قلی هدایت - پسر علی‌قلی خان مخیرالدوله و نوۀ رضاقلی خان هدایت - در سال ۱۲۸۰ هـ. ق. متولد شد. او یکی از رجال عالی‌مقام ایرانی طی دو دورۀ قاجاریه و پهلوی اول بود. این سفرنامه مربوط به سفر طولانی او طی سال ۱۳۲۱ هـ. ق. است.

دیگر این که چاپ منقح و ویراسته‌ای از این کتاب با مشخصات زیر در دست است:

- هدایت، مهدی قلی (مخبر السلطنه). سفرنامه مکه (با حواشی و فهرس)، به کوشش سیدمحمد

دیورسیاقی، تهران: تیرازه، بهار ۱۳۶۸.

البته نسخه مورد استفاده نگارنده همان نسخه نخست بوده است.

مدرنیته و میرزا فتحعلی خان آخوندزاده

گیتی پورزکی*

چکیده

چالش میان سنت و مدرنیته، به واقع در طول تاریخ معاصر ایران به چالش عمده فرهنگ ایرانی مبدل گشته و تاکنون نیز حل نشده باقی مانده است. چرا که ایرانیان از ابتدای برخورد با رویکرد مدرن بنا به موانع تاریخی و فکری از اندیشیدن فلسفی به این رویکرد امتناع کرده‌اند. آخوندزاده از جمله متجددانی بود که ده‌ها سال پیش با فرهنگ مدرن رویارو شده و به این رویارویی اندیشیده است. مذاقه در چگونگی افکار و شیوه اندیشیدن او درباره رویکرد جدید و دریافت حدود درک وی از چیستی مدرنیته راهی است برای آن که بدانیم ایرانیان از ابتدا به چه طریق با فرهنگ غرب آشنایی پیدا کردند و آن را چگونه یافتند. ما در این مقاله کوشیده‌ایم به میزان درک آخوندزاده از مؤلفه‌های مدرنیته، نظیر انسان‌محوری، عقل‌مداری، نقد و شکاکیت و نیز مؤلفه‌های سیاسی مدرنیته که می‌توان آن‌ها را در چارچوب هویت دولت قرار داد، پی ببریم. از آن جا که آخوندزاده تنها راه توسعه را در پی‌گیری راه غرب می‌دانست، در پی آن بود تا این مؤلفه‌ها را با شرایط داخلی و بومی ایرانی هماهنگ کند.

مدرنیته یا تجدد به‌مثابه یک پارادایم (نگاره) غالب، از دوره قاجاریه به این سو، تاریخ و حیات فکری ایرانیان را به شدت متأثر کرده است، به نحوی که برخی مدرنیته را در تقابل با سنت